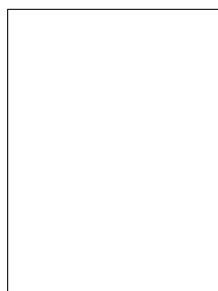


چیستی علم مقدس

(بررسی و نقد کتاب نیاز به علم مقدس)

مرتضی شیرودی



نام کتاب: نیاز به علم مقدس

نویسنده: سید حسین نصر

ترجمه: حسن میانداری

ناشر: انتشارات طه

سال چاپ: ۳۷۰

تعداد صفحات: ۳۰۲ صفحه

قطع: رقعی

معرفی کتاب

کتاب «نیاز به علم مقدس» از مجموعه مقالات دکتر سید حسین نصر تشکیل شده است. وی در مقدمه کتاب گفته است: مقالات با یکدیگر ارتباط سودمند دارند و دانستن محتوای یکی در فهم بقیه مؤثر است. این کتاب در سال ۱۹۹۱ م. / ۱۳۷۰ ش. در بتسداي مريلند آمريکا منتشر شد و در سال ۱۳۷۸ ش. / ۱۹۹۹ م. توسط حسن میانداری ترجمه گردید. احمدرضا جلیلی ویرایش آن را به عهده داشته و ناشر آن، انتشارات طه است. این کتاب در ۳۰۲ صفحه گردآمده و در ۹ن/۲/BL/۲۴۰ رده‌بندی شده و نیز، از مقدمه نویسنده، مقدمه مترجم، پیش‌گفتار، چهار بخش و یازده فصل، پس‌گفتار شامل مقدمه و یادداشت‌های یازده فصل، دو واژه نامه فارسی و انگلیسی و فهرست اعلام و موضوعات تشکیل شده است.

معرفی نویسنده

سید حسین نصر در هجده فروردین ۱۳۱۲ در خانواده‌ای صاحب منصب در تهران زاده شد. پدرش، دکتر سید ولی‌الله نصر، پزشکی مشهور، پژوهش‌گر ادبی، نماینده پارلمان، وزیر فرهنگ و رئیس

دانشکده ادبیات دانشگاه تهران بود. از طرف مادری، نواده شیخ فضل‌الله نوری، روحانی مشهور ضد مشروطه است. نصر پس از پایان نیمه اول تحصیلات متوسطه خود در ایران، به آمریکا رفت و در آنجا در سال ۱۹۵۴م./۱۳۳۳ش. از مؤسسه تکنولوژی ماساچوست در رشته فیزیک درجه فوق لیسانس گرفت. سپس به دانشگاه هاروارد رفت و در آنجا در سال ۱۹۵۶/۱۳۳۵ در رشته زمین شناسی و ژئوفیزیک درجه لیسانس و در سال ۱۹۵۸/۱۳۳۷ در رشته فلسفه و تاریخ علوم درجه دکترا گرفت. پس از آن به ایران بازگشت و به عنوان دانشیار تاریخ علوم و فلسفه به تدریس درس‌هایی از جمله تاریخ فلسفه و فرهنگ اسلامی، تاریخ علوم، و نقد متن‌های فلسفی به زبان خارجی پرداخت. نصر خیلی زود به موفقیت‌های پی در پی دانشگاهی دست یافت: استاد دانشگاه، معاون و رئیس دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران (۱۳۴۷ - ۱۳۵۱) و رئیس دانشگاه صنعتی شریف (۱۳۵۱-۱۳۵۴) شد. نصر علاوه بر استاد مهمان در دانشگاه‌های هاروارد، تمپل، یوتا و پرینستون، در سال تحصیلی ۱۳۴۳-۱۳۴۴ ش./۱۹۶۵-۱۹۶۴م. نخستین استاد تبعات اسلامی آقاخان در دانشگاه آمریکایی بیروت بود. او همچنین سمت‌های زیر را دارا بود: عضو فرهنگستان علوم ایران، عضو شورای ملی آموزش عالی ایران و نیز بنیان‌گذار و نخستین دبیر کل انجمن فلسفه ایران (۱۳۵۲-۱۳۵۷).

وی در حال حاضر استاد مطالعات اسلامی در دانشگاه جورج واشنگتن است. نصر در مقام یک استاد دانشگاه و عضو فعال جامعه علمی ایران از دهه ۱۳۳۰/۱۹۵۰ به بعد، اثری ماندگار در مباحثات فلسفی در ایران جدید باقی گذاشت. دامنه نفوذ فلسفی نصر به ایران محدود نمی‌شود، بلکه او به عنوان نویسنده حدود پنجاه کتاب و چهارصد مقاله به زبان‌های فارسی، انگلیسی، فرانسه و عربی، خود را به عنوان یکی از برجسته‌ترین نمایندگان مکتب سنتی اندیشه اسلامی در محافل دانشگاهی جهان معرفی نموده است.

خلاصه‌ای از کتاب

قبل از تبیین مفهوم علم مقدس، خلاصه‌ای از کتاب را مرور می‌کنیم:

پیش‌گفتار: ممکن است کسانی که علم در نظر آنها با معرفت غربی یکی است اصطلاح علم مقدس را با آن یکسان بدانند، در حالی که علم به این معنا هیچ ربطی به علم مقدس ندارد و به نظر می‌رسد آنچه نیز مقدس گفته می‌شود ارتباط چندانی با چنین علمی نداشته باشد. همان‌گونه که پیداست، نویسنده ابتدا به بیان معنا و مفهوم علم مقدس و سپس به قسمت‌های مختلف علم مقدس و ارتباط آن با تفکر جدید می‌پردازد. او قبل از هر چیز از علم اعلی یا علم ما بعد الطبیعه نام می‌برد که دارای یک مفهوم سنتی است؛ به آن معنا که به مبدأ الهی می‌پردازد. این همان علمی است که از آن

به علم مقدس تعبیر می‌کند؛ علمی که در همه ادیان وجود دارد. از این رو، در بخش اول کتاب، از حقیقت خداوند و روح الهی سخن گفته است که به علم مقدس مرتبط است و به دنبال آن، از سرمدیت و زمان موضوعی که به حوزه مابعدالطبیعه متعلق است، بحث نموده است. سپس به بررسی مسئله اساسی مربوط به شکل‌های امور مقدس پرداخته است. طرح این مسئله از آن جهت ضرورت پیدا می‌کند که مرزهای دینی سنتی در نتیجه پیدایش تجددگرایی، معنای واقعی خود را از دست داده است؛ در صورتی که دین طبیعی به عنوان علم مقدس ریشه در اصول مابعدالطبیعه دارد. وی بخش سوم کتاب را به بحث درباره علوم سنتی یا مقدس، به ویژه از آن جهت که این علوم قبل از رسیدن به دیگر قاره‌ها در تمدن‌های غیرغربی رشد کرده‌اند، اختصاص داده است و در این جاست که کشمکش میان علم غربی و فرهنگ‌های آسیایی که هنوز تا حدی علم مقدس در آنها زنده است، ظاهر می‌شود. وی همچنین سه فصل آخر کتاب را به رویارویی جهان بینی سنتی با اوضاع و احوال نابسامان دنیای متجدد و از جمله به مسئله حیاتی بحران محیط زیست با دیدگاه خاص در سنت اسلامی اختصاص داده است. این بخش با مقاله‌ای درباره تجددگرایی کلامی که نشانه نفوذ علم دنیا زده به حوزه علم کلام است پایان می‌یابد.

خداوند حق است: معرفت شناسی حس‌گرا و تجربه باور که بر تفکر انسان‌های غربی عصر جدید استوار گشته و گسترش یافته، واقعیت را به جهانی که با حواس ظاهری قابل تجربه است ربط داده و از این رو معنای واقعیت را محدود کرده و خداوند و تمام ساحت‌های معنوی را به امور غیرحسی پیوند زده است. انسان متجدد امروزی از وحی جدا شده و جنبه ناقص و محدودی از واقعیت را پذیرفته و از این رو، خداوند را به منزله حق فراموش نموده است. بر انسان لازم است که به واسطه عقل، خداوند را بشناسد، اما برای رسیدن به معرفت لازم است هم به وحی و هم به عقل دست‌رسی داشته‌باشد. این در حالی است که انسان متجدد نه تنها فهم درستی از خداوند به عنوان حق ندارد، بلکه به دلیل همین عدم شناخت، درک کافی از حجاب نیز ندارد. یک آموزه ما بعد طبیعی مناسب درباره حقیقت خداوند، نه تنها نیاز به آموزه‌هایی درباره خداوند به عنوان حق مطلق دارد بلکه نیاز به آموزه حجاب نیز دارد، زیرا از طریق حجاب مبدأ را بر خود می‌پوشاند. البته باید توجه داشت که خداوند حق مطلق است و تمام ملاحظات دیگر در باره او در مرتبه پایین‌تر از مرتبه ذات مطلق قرار دارد. سخن گفتن از خداوند به مثابه حق، به معنای سخن گفتن از او به عنوان حق مطلق است. علم مقدس بر این نکته پای می‌فشارد که خداوند نامتناهی و دربردارنده تمام امکان‌هاست و می‌توان واقعیت اساسی هر چیز را در حقیقت الهی یافت. هیچ مسئله‌ای برای درک انسان غربی از خداوند سخت‌تر از مسئله عدل الهی نمی‌باشد، زیرا او با خود می‌اندیشد در آفرینشی که شر وجود دارد چگونه خدا خیر مطلق است. این مشکل انسان غربی

ناشی از آن است که فقدان آموزه مناسب در غرب موجب تحت الشعاع قرار گرفتن مسئله نامتناهی بودن خداوند شده است. در حقیقت، بسیاری از مردم در جهان متجدد حقایق و حیانی را حتی بر اساس ایمان هم نمی‌پذیرند، در حالی که برای انسان سنتی مسئله عکس این است. بر اساس سوره توحید، خداوند نه تنها مطلق است بلکه خیر و کمال نیز هست و خیر و مهربانی تنها در او متجلی می‌شود. واقعیت قابل تعریف تجربی نیست و تا زمانی که تجربه باوری و عقل باوری یا عقل ستیزی شایع است پی بردن به خرد جاودان که همیشه خداوند را به عنوان حق می‌بیند، امکان‌پذیر نیست و اسلام به صورت بسیار روشن به یاد انسان می‌آورد که وظیفه‌اش بر روی زمین شهادت به حق است. خودآگاهی و هویت مطلقه؛ نقش معرفه‌الذات مقدس: تفکر عقل‌گرایانه غرب، دو قطب عینی و ذهنی دانش را مرتبه واحد می‌داند. برخلاف دیدگاه غرب‌گرایان، دیدگاه سنتی معتقد است که نه فقط واقعیت وجود، مراتبی دارد بلکه واقعیت ذهنی هم مراتب مختلفی دارد که سرانجام به خود مطلق می‌رسد و رابطه ذهن و عین مانند هم نیست و درک یا آگاهی تنها یک شکل ندارد. در تفکر اسلامی، بین نفس و روح فرق گذاشته شده و بر این واقعیت تأکید می‌شود که درون هر انسانی، انسان ظاهری و انسان باطنی (خود دانی و خود عالی) وجود دارد و به همین سبب است که در سنت، از خود به عنوان موجودی کاملاً جدا از خود مطلق، سخن گفته می‌شود. انسان برای رسیدن به خود مطلق باید خود دانی‌اش را قربانی کند. خودآگاهی تنها در صورتی می‌تواند به خود مطلق برسد که از پیام عقل الهی که چیزی نیست مگر وحی به معنای کلی کلمه، کمک بگیرد. عالم معنا عالمی است که انسان تنها در آن، خود واقعی خویش است. تنها چیزی که انسان می‌تواند تقدیم خدا کند همین خود اوست و با این از خودگذشتگی و ایثار از طریق ریاضت معنوی به نفس مطلق می‌رسد و از من واقعی آگاه می‌شود.

یکی از عواملی که مابعد الطبیعه سنتی را از مابعد الطبیعه فلسفه غرب جدا می‌کند این است که مابعد الطبیعه سنتی نظریه پردازی محض درباره حق نیست بلکه آموزه‌ای درباره حقیقت آن حق است که با روش‌های وحی شده از حق مطلق، خود یا نفس را قادر می‌سازد که به نفس مطلق برگردد. تلاش‌های خود به تنهایی نمی‌تواند او را به این خود مطلق برساند. در حقیقت، تمام علم مقدس یا سنت‌های شرقی دینی بر اولویت شناخت خود و ماهیت آن تأکید دارند. روح شناسی با ما بعدالطبیعه سنتی نزدیکی بسیاری دارد، زیرا دارای ابزاری است که به کمک آن نفس می‌تواند به ساختار خود پی ببرد و به کمک ریاضت‌های معنوی خود را متحول کند.

نفس به معنای متعارف آن، سرچشمه محدودیت‌ها، هوا و هوس و سنگینی‌ها و به طور خلاصه سرچشمه هر چیزی است که انسان را خودخواه می‌سازد. این نفس که قرآن از آن به نفس اماره یاد می‌کند، باید از طریق تزکیه، به خود برین تبدیل شود. در مرحله بعدی این تبدلات، نفس لوامه به

نفس مطمئنه تبدیل می‌شود و به مقامی می‌رسد که می‌تواند به معرفت دست یابد. در جامعه‌ای که نفس به حال خود رها شده و خود مطلق و راه و روش رسیدن به آن به دست فراموشی سپرده می‌شود، چیزی به غیر از نهایت تعارض بین من‌های محدود وجود نخواهد داشت. من‌هایی که حقوق مطلق را برای خود می‌دانند، معمولاً با طلب دیگر من‌ها در تعارض هستند، در صورتی که این حقوق فقط به نفس مطلق تعلق دارد. عشق به دیگر خودها از نظر مابعدالطبیعی فقط آگاه شدن از خود مطلق معنادار است و نه آگاهی از خود محدود. در واقع یک وسیله جهت رسیدن به خود مطلق، بررسی تمام و کمال هویت من به کمک روش‌های معنوی است.

زمان؛ تصویر متحرک سرمدیت: انسان در جهانی زندگی می‌کند که به طور دائم در حال تغییر است و به این وسیله به طور مرتب زمان را تجربه می‌کند؛ زمانی که حکایت از حیات زمینی او دارد و سرانجام او را به سمت مرگ می‌کشاند. با وجود این، انسان می‌تواند زمان را مغلوب کند، چون از نظام سرمدی آمده است. انسان به سرمدیت، آگاهی فطری دارد. جهان سنتی تحت سیطره دو واقعیت اساسی مبدأ و مرکز است که هر دو به قلمرو سرمدی تعلق دارد؛ بنابراین، انسان در حالت عادی زمینی‌اش، نه مخلوقی صرفاً زمینی و نه موجودی از عالم سرمدیت است.

اندیشه سرمدیت یا علم مقدس، اندیشه و علم کمال را القا می‌کند. این اندیشه به نظام الهی و به عالم معنا مربوط است و انسان از طریق وحی و تفکر به آن پی می‌برد. در واقع، نیازی به این جهان شدن ندارد و فقط به عنوان انجام دهنده و فاعل این معرفت به این جهان آمده است. اما در مورد زمان، انسان آگاهی کاملی نسبت به آن دارد و در این جهان چنان زندگی می‌کند که گویی کاملاً می‌داند زمان چیست. اگر چه در ظاهر، درک و تجربه زمان بسیار آسان تر از سرمدیت است، اما نمی‌توان بدون جهان که بشر را احاطه کرده، زمان را شناخت یا اندازه گرفت. به منظور تجربه زمان، به دو قطب ذهن و عین نیازمندیم. ذهن با ساختار سلسله مراتبی خاص خود می‌تواند زمان را بشناسد. آرزوی کمال که مشخصه انسان عادی است به این معناست که او نه تنها می‌تواند زمان را تجربه کند بلکه نسبت به محدودیت و پایان آن و نیز نسبت به جاودانگی خویش آگاه است.

جهان شدن بر اثر خود این واقعیت که شدن است از سرمدیت دور است. منشأ زمان هم در همین جدایی جهان شدن از اصل یا مبدأ وجودی خود اوست. شدن در فلسفه طبیعی سنتی به معنای تغییر کردن یا حرکت کردن است و به گفته افلاطون، زمان تصویر متحرک سرمدیت است، که با این ادعا ارتباط زمان و سرمدیت این‌گونه خواهد بود: نخست آن‌که: سرمدیت تصویری دارد؛ یعنی اصل سرمدی، خود را متجلی می‌سازد. دوم آن‌که: چون این تجلی به شکل شدن است و در واقع جهان شدن را تشکیل می‌دهد، تصویری متحرک است و زمان چیزی جز این تصویر متحرک نیست. اگر

تصویر متحرکی نبود زمان هم نبود و اگر هیچ سرمدیت یا حق سرمدی‌ای، که در عین حال مطلق نامتناهی و خیر کامل هم هست، نمی‌بود تصویر متحرکی هم نمی‌بود.

کسانی که منکر نظام سرمدی هستند صفت مطلقیت را که تنها متعلق به اصل الهی است به جهان نسبت می‌دهند. در سنت اسلامی گفته می‌شود که دهر، اصل یا روح زمان است، در صورتی که سرمد اصل و روح دهر است. هر قدر شخص در سلسله مراتب وجودی و مراتب آگاهی از عالم بیرونی به ملکوت الهی که همان ذات سرمدی است بیشتر ارتقا یابد، وجوه عالی‌تری از زمان را تجربه می‌کند، تا آن‌جا که شخص یکسره از جهان شدن خارج می‌شود و دور از ذهن نیست که قرآن کریم می‌فرماید: یک روز نزد پروردگارت مانند هزار سال نزد شماست. (حج/۴۷).

وحدت روح الهی و بازتاب‌های انسانی چندگانه: بشر غرب از دوره رنسانس به این طرف، انسان را ستایش نموده است، اما این انسان کلاسیک که مدعی جانب‌داری از انسان بود شکست خورده و اگر قرار است آینده‌ای برای انسان وجود داشته باشد باید تحول عمیقی در تصور از ماهیت انسان و بازنگری کاملی در انسان باوری دنیوی در پرتو سنت‌های معنوی به وجود آید. تجربه گذشته نشان داده که زندگی صرفاً زمینی تمدن جدید حتی در سطح حفظ کیفیت، با مشکلات بزرگی روبه‌رو است و به جای آن که انسان را رهایی بخشد او را اسیر خود کرده و اگر امیدی به تداوم وجود انسانیت باشد باید انسان، انسانیتش را پیدا کند. تصور انسان به عنوان مخلوقی خودمختار که در مقابل هیچ مقامی غیر از خودش مسئول نیست منجر به جنگ انسان با خود و جهان طبیعی می‌شود، به حدی که هستی خود را به خطر می‌اندازد؛ یعنی خود را حاکم بی‌چون و چرای سرنوشت خود و دیگران می‌داند و برای فرو نشاندن خواسته‌های سیری ناپذیرش به حالتی از عدم توازن و هرج و مرج روی می‌آورد، و این همان چیزی است که انسان متجدد با آن روبه‌رو است.

انسان برای حفظ عدم توازنی که با خود دارد، هر چیزی را فدای خود می‌کند، از دین گرفته تا طبیعت و سرشت مقدس خود و این باعث می‌شود که انسان، خود و هدف زندگی را فراموش کند. انسان‌ها دوست دارند با هم زندگی کنند و از روح انسانی و خانواده انسانی سخن می‌گویند، اما ناگزیرند تنها به سخن گفتن از این آرمان راضی شوند. روح واحد از چنگ انسان متجدد گریخته است و به دنبال خود، رقابت، جنگ و جدال در خانواده و فروپاشی اجتماعی برجای گذاشته است.

اما وحدتی که انسان‌های خیر اندیش به دنبال آن هستند تنها از راه ارتباط با روح الهی به دست می‌آید و هیچ ارتباطی با روح الهی صورت نمی‌گیرد مگر از طریق بعد الهی که همیشه جلوی انسان قرار دارد. فراموش کردن روح الهی و اکتفا کردن به بازتاب‌های زمینی آن، در نهایت منجر به جدایی و تعرض و جنگ می‌شود. روح انسان به تنهایی برای وحدت انسانیت کافی نیست. اساس، آن علم مقدس است که واقعیت تیره را به وقایع روشن و موانع ظاهری را به پل‌هایی به عالم بالا تبدیل می‌کند.

حکمت جاوید و دین پژوهی: منظور از حکمت جاوید معرفتی است که همیشه بوده و خواهد بود و شامل همه جهان می‌شود و این معرفت، در قلب تمام ادیان و سنت‌ها وجود دارد و فهم آن تنها از طریق وسایلی خواهد بود که ذات الهی آن را مقدس ساخته است و کسب این معرفت تنها به کمک سنت امکان پذیر است. علم مقدس از نظر حکمت جاوید همان علم الهی است، نه یک علم ساخته و پرداخته ذهن بشری که با هر تغییری دگرگون شود. این ما بعد الطبیعه سنتی که تزکیه می‌کند همان عرفان است. حکمت جاوید به همه جنبه‌های دین، اعم از وحی و هنر مقدس، خدا و انسان، قوانین دینی، عرفان و اخلاق اجتماعی و غیره پرداخته است.

دین یا حکمت جاوید نه تنها کلید فهم این عالم است بلکه وسیله ای جهت رسیدن به خداست و این سیر، چیزی نیست مگر حیات انسان؛ بنابراین، آموزه‌های دین، دارای معنایی است که منحصر به عالم مکانی و زمانی نیست. مکتب حکمت جاوید (دین) از سنت سخن می‌گوید. این مکتب معتقد است که سنت نخستینی وجود دارد که میراث اولیه انسان نخستین است و به طور مستقیم از وحی رسیده است. دین سلسله مراتبی دارد و واقعیت بیرونی آن حق مطلب را درباره آن ادا نمی‌کند. دین در عین حال جنبه بیرونی یا ظاهری نیز دارد که با حیات بشری سر و کار دارد و به انسانی که تابع اصول آن است و به حقایق آن ایمان دارد این امکان را می‌دهد که به کمال برسد.

بعد دیگر دین، بعد باطنی آن است که با وسایلی سر و کار دارد که با آن انسان را به خدا وصل می‌کند. حکمت جاوید یا دین، دارای وحدتی است که اساس گفتار و رفتار دینی است؛ وحدتی که سنت‌گرایان آن را باور دارند و به تعبیر دقیق، وحدتی متعالی است که فراتر از ظواهر بیرونی می‌باشد. مکتب سنت‌گرا می‌تواند درباره حقیقت و دروغ در مکتب‌های دینی مختلف، کم و بیش سخن بگوید؛ به این معنا که این مکتب می‌تواند درباره پدیده دینی داوری کند و دین راستین و دین دروغین را بدون هیچ‌گونه کوتاه بینی و سادگی تشخیص دهد.

ادیان نزول پیدا می‌کنند و حتی از بین می‌روند؛ به این معنا که دوره زمینی آنها به آخر می‌رسد و تا آن موقع که ارتباط میان تجلی زمینی و منشأ ملکوتی آنها دست نخورده باقی بماند می‌توانند حیات دوباره پیدا کنند. در نظر مکتب سنت‌گرا این سخن که کدام دین بهتر است، مطرح نیست، زیرا منشأ تمام ادیان اصیل از مبدأ واحدی است. از دیدگاه کاربردی، این سؤال وجود دارد که در یک مقطع تاریخی چه امکاناتی برای مطالعه دین وجود دارد و در عمل از چه چیزی می‌توان پیروی کرد. از نظر مکتب سنت‌گرا مطالعه ادیان، فعالیت دینی و دارای ارزش و اهمیت دینی است.

علم غربی و فرهنگ‌های آسیایی: اگر علم مقدس بخواهد در مقابل علمی که خواهان سلطه جهانی است جان تازه بگیرد لازم است ارتباط بین علم غربی و فرهنگ‌های شرقی که منبع اصلی امور مقدس و سنتی تا به امروز بوده است بررسی شود.

امروزه افراد بیش از پیش مطلع می‌شوند که کاربردهای علم غربی که اکنون به دیگر قاره‌ها هم سرایت کرده، به طور مستقیم یا غیر مستقیم باعث فاجعه زیست محیطی می‌شود و امکان فروپاشی نظام طبیعت را فراهم آورده است. روشن است که علوم غربی به صورت اجتناب‌ناپذیری با علوم اسلامی، یونانی، هندی، ایران باستان، مصری و علوم بین‌النهرینی پیوند خورده، اما آن‌چه که در طی رنسانس، به ویژه انقلاب علمی، رخ داده، تحمیل الگویی جدید بر محتوای این میراث علمی بوده است؛ الگویی که از دنیوی‌سازی جهان نشأت گرفته است. این علم جدید کاملاً از جهت جهان بینی با سنت‌های بزرگ شرقی، نظیر هندی و اسلامی، تفاوت دارد. همه خطراتی که امروزه غرب با آن روبه‌رو است از فرهنگ‌های معنوی آسیا نشأت نمی‌گیرد، بلکه تحریف و بی‌حرمت ساختن این فرهنگ توسط شیادانی صورت گرفته که می‌خواهند به مقدس‌ترین گنجینه‌های فرهنگ تجاوز کنند. البته یکی از مهم‌ترین حوادث این عصر، گسترش تعالیم اصیل معنوی در غرب است و امروزه بر خلاف نسل‌های قبل، بیشتر دانش‌آموختگان جامعه غربی به فرهنگ‌های شرقی توجه دارند. به همین ترتیب، در شرق هم شاهد اوضاعی متفاوت با اوضاع قبل هستیم؛ به عنوان مثال، بسیاری از آسیایی‌های متجدد پس از برخورد با مسائل اجتماعی و اقتصادی گوناگون ناگزیر به استفاده از علوم غرب شدند. آنها احساس کردند که می‌توانند از علم و فن‌آوری غرب برای حل این مسائل استفاده کنند و در عین حال، از آثار منفی و اخلاقی آن دوری نمایند. اما چون تلاشی جدی در این باره صورت نگرفت، مسائلی مانند افسردگی، از خود بیگانگی، پوچ‌گرایی و... که معرف جوان غربی این عصر است، مانند یک بیماری مسری در میان روشن‌فکران شرقی رواج یافت.

در این اواخر، رابطه بین علم شرقی و کاربردهای آن و فرهنگ‌های شرقی، از نظر بعد و جهت، تغییر شگرفی کرده است و استفاده از عمیق‌ترین بینش فرهنگ‌های سنتی برای رفع مشکلات حیاتی تمدن جدید نه فقط برای شرق بلکه برای کل بشریت ضروری است. به بیان دیگر، سال‌ها از انقلاب صنعتی گذشت تا متفکران برجسته غربی فهمیدند که فقدان معرفت چه ضایعه اسف‌باری را برای جامعه بشری به وجود می‌آورد؛ از این رو امروزه غربیان و به خصوص جوانان آنها به دنبال راهی برای کسب معرفت هستند. فرهنگ‌های شرقی آموزش‌های لازم را جهت رسیدن به این هدف در اختیار دارد.

علوم سنتی: تفاوت علم جدید با علم سنتی در تغییر ناپذیر بودن علم سنتی است؛ یعنی این‌که علوم جدید، معرفتی و به طور دائم تغییرپذیر می‌باشند. به علاوه، علم جدید به ظاهر می‌پردازد ولی علم سنتی بیشتر به بعد باطنی توجه دارد. در علم سنتی، امر مقدس، کانون و در علم جدید، امر نامقدس کانون بحث و گفت‌وگو است و البته علم سنتی با مابعدالطبیعه معنادار پیوند می‌خورد و چون ما بعدالطبیعه تغییرناپذیر است، امری قدسی به شمار می‌رود. درک علم سنتی منوط به انس گرفتن با

باطن دین است. این علم به عنوان یک ابزار دستیابی به عالم نور است. با این حال، تمام بخش‌های علوم سنتی مقدس نیست. علوم سنتی با تمام تمدن‌های سنتی، هم داستان است و نیز، عالم مادی را پست می‌داند که البته به وسیله نمادهای برین خود را نشان می‌دهد. سلسله مراتب موجودات در این علم، طولی است؛ بنابراین، فقدان مشاهده خداوند، بزرگ‌ترین مانع برای درک علم سنتی است. این علم به این علت مفید است که نیازهای انسان را در نظر گرفته و جهان را آینه جمال خداوند می‌داند. علوم سنتی کلیدی حیاتی برای درک جهان و مددکار سفر انسان به ماورای این جهان است. این علوم با زبان مقدس سر و کار دارد؛ مثلاً زبان عربی یک زبان مقدس است که در تجزیه آن، علاوه بر فهم، می‌خواهیم در مبنای عالم رسوخ کنیم. در جهان سنتی، موسیقی، هندسه، حساب و اخترشناسی از هم جدا ناپذیر هستند؛ حساب در بیرون، کمیت و در درون، نردبانی برای رسیدن به عالم معقول است؛ هندسه از هماهنگی بنیادین بین عالم کبیر (خدا) و عالم صغیر (انسان) خبر می‌دهد و اخترشناسی نماد واقعیاتی است که به جهان ما بعد الطبیعه تعلق دارد. کیهان‌شناسی نیز از این علم بهره گرفته و هدف آن بر ملا ساختن مبدأ الهی عالم طبیعی است. علم اخترگویی کلید درکی است که انسان را به بازتاب کیهانی پیوند داده و به او نشان می‌دهد که چگونه نقش خود را در زندگی ایفا کند. علم کیمیاگری می‌تواند تبدیل باطنی انجام دهد. تبدیل باطنی راهی برای ارتباط با هنر و علم مقدس است. در طب نیز متوجه می‌شویم که همه بیماری‌ها قابل درمان نیستند، چون انسان دارای سه بعد تن، روح و روان می‌باشد و طب بیشتر با جسم سروکار دارد. طب سوزنی چینی اگر ارتباطش با اصول کیهان‌شناسی قطع گردد نمی‌تواند کامل باشد. اهمیت تاریخ طبیعی در سنت‌های مختلف به حدی است که به جغرافی مقدس معروف است. جغرافی مقدس به مطالعه تأثیرات لطیف سطح زمین و به یافتن مکان‌هایی برای معابد مقدس و غیره می‌پردازد. همه این علوم به انسان کمک می‌کند که با عنایت الهی به مقام مشاهده خداوند در همه جا دست یابد و بیشترین فایده این علوم این است که جهان را آینه‌ای برای مشاهده خداوند می‌داند و انسان را به این مسیر می‌کشاند.

اهمیت معنوی طبیعت: پیام معنوی طبیعت برای انسان، حیاتی است؛ به این معنا که بعد معنوی طبیعت در سلامت معنوی انسان نقش دارد. در نظام طبیعت، سرشت معنوی نهفته است و در همه قلمروهای طبیعت، بعد معنوی وجود دارد و از این جهت، قوانین طبیعت در واقع همان قوانین خدا است و تسلیم کامل طبیعت در برابر این قوانین، درسی برای انسان است که در طبیعت بکر، زیبایی بر زشتی غلبه دارد و این زیبایی شفا بخش است، در حالی که درجهان متجدد و فرآورده‌های ماشینی، زشتی بر زیبایی غلبه یافته است.

پیام معنوی طبیعت تنها در زیبایی نیست، بلکه نماد صفات الهی است و این پیام مبتنی بر علم

مقدس است. هنر ساخته انسان را نمی‌توان با زیبایی شکل‌های طبیعی مقایسه کرد و طبیعت بکر، کارگاه صانع الهی است و فرد در سکوت طبیعت بکر، ندای روح الهی را می‌شنود و تغییرات در طبیعت نشان دهنده پایداری واقعیات معنوی در آن است. بنا بر این، حفاظت از طبیعت بکر در مقابل یورش بشر آزمون، وظیفه‌ای معنوی است.

در نظام طبیعت، نوری است که هرج و مرج را بدل به نظم و زیبایی می‌کند و هماهنگی به معنای فنی و موسیقایی کلمه در آن جاری و ساری است، از ستاره گرفته تا ذرات درون اتم، نسبت‌های اعضای حیوانات و نباتات، ساختار بلورها یا حرکت سیارات. از این رو، قوانین طبیعت همان شریعت الهی برای مخلوقات است. جهان بینی علمی جدید با تحول‌گرایی‌اش اذهان انسان را فلج و یا سردرگم کرده و تنها راه‌هایی از این سردرگمی تعمق در نظام طبیعت است. آنچه انسان سردرگم غربی را از این وضعیت نجات می‌دهد بعد ظاهری طبیعت نیست بلکه بعد معنوی آن است، زیرا امور طبیعی نماد صفات الهی بلکه خود آن صفات‌اند؛ به عنوان مثال، خورشید نماد عقل الهی است.

علم مقدس و بحران محیط زیست از منظر اسلامی: علم و فن آوری با خاستگاه غربی و مبتنی بر سلطه و غلبه بر طبیعت، حریصانه عالم طبیعت را می‌بلعد، در حالی که نفسی که پرورده قرآن است طبیعت را دشمن نمی‌داند بلکه به عنوان جزء مکمل جهان دینی به آن می‌نگرد. آیات قرآن خداوند را محیط بر انسان معرفی می‌کند که او را از تخریب طبیعت باز می‌دارد، ولی تخریب محیط زیست، نتیجه تلاش انسان به جهت سرپیچی از این واقعیت می‌باشد و حتی انسان غربی در تلاش است که نظام طبیعی را مستقل از محیط الهی بازسازی کند. به بیان دیگر، عالم شهود یک نظام شغلی نیست بلکه مظهری از عالم عظیمی است که فرا سوی آن قرار دارد. در نتیجه این نگرش، مسلمان سنتی به طبیعت بسیار عشق می‌ورزد، چون طبیعت را بازتاب واقعیات بهشتی در این دنیا می‌داند. البته این عشق به طبیعت، ربطی به طبیعت‌گرایی انسان‌مدارانه غربی ندارد. تعالیم اسلامی درباره طبیعت و محیط را در پرداختن به برداشت اسلام از انسان می‌توان فهمید. اسلام انسان را خلیفه‌الله و عبدالله می‌داند و طبیعت را برای انسان مسخر کرده و هیچ چیزی برای طبیعت خطرناک تر از این نیست که انسان خود را خلیفه‌الله بداند ولی عبدالله نداند. در شریعت الهی انسان نه تنها نسبت به خداوند و انسان‌ها بلکه نسبت به طبیعت هم دارای مسئولیت می‌باشد. اسلام اجازه نمی‌دهد که انسان با تحقیر خدا خود را تکریم کند. از منظر اسلامی امکان ندارد انسان زمینی به مقام خدایی برسد و تنها ذات حق، مطلق است و انسان متجدد غربی با این دیدگاه بیگانه است.

عوامل اقتصادی - سیاسی باعث شده که در عالم اسلامی مسئله زیست محیطی از اولویت چندانی برخوردار نباشد. پذیرش اجباری فن‌آوری غربی نیز برای طبیعت مخرب است و اگر فشارهای اقتصادی

بر عالم اسلامی برداشته شود می‌تواند این فن‌آوری را تبدیل کند. نه تنها استیلاهی استعمار غرب، بلکه علاوه بر آن، فراموش کردن شریعت الهی و قوانین عالم اسلام هم موجب استثمار اقتصادی می‌شود. در سنت اسلامی درباره طبیعت حکمتی وجود دارد که می‌تواند برای اسلام و غرب دارای اهمیت باشد. البته در جهان اسلام این مشکل چندان گسترده نیست. هنوز دین و الهیات طبیعت فراموش نشده و نگرش مقدس به جهان هستی جای خود را کاملاً به نگارش مبتنی بر علم نداده است. سنت اسلامی، یک نظام اخلاقی است که ریشه در وحی داشته و مرتبط با شریعت الهی است و کسی که از اسلام سنتی دم می‌زند می‌داند که نابودی طبیعت به عنوان جزئی از عالم خلقت، بر دیگر اجزاء اثر می‌گذارد. در این جا باید گفت که انسان نمی‌تواند طبیعت را نجات دهد مگر در بازیابی ارتباط روح الهی و طبیعت. راه حل بحران زیست محیطی، درمان بیماری معنوی انسان جدید و بازیابی عالم صفا و علم مقدس می‌باشد.

نقدی سنتی بر مفهوم پیشرفت انسان از رهگذر تطور مادی: یکی از آثار فقدان علم مقدس، پیدایش مفهوم پیشرفت بی‌نهایت انسان از لحاظ مادی می‌باشد و اندیشه پیشرفت با تطور مادی پیوند دارد. در تمام تمدن‌ها کمال انسان از آغاز دیده شده است؛ به عنوان مثال، کامل‌ترین انسان، پیامبر انسان و کامل‌ترین جامعه، جامعه مدینه و حتی در مواردی کمال مطلق مربوط به آینده است (حضرت مهدی «عج»). اما در غرب پیشرفت انسان از طریق یک تمدن جدید است و عامل این اندیشه، تنزل مقام آدمی به انسان محض و پیشرفت با کمال نفس نه کمال جامعه همراه بوده است مگر با ظهور حضرت مسیح. بشر اروپایی زمینه انسانی برای انتقال اندیشه کمال به سوی خداوند را در بُعد صرفاً دنیوی مهیا می‌کند. غرب با به راه انداختن جنگ‌های زیاد، حاکم بر زمین شد و این پیروزی مولود دنیوی شدن انسان بود.

عامل دیگری که به دنیوی شدن از طریق مادی کمک کرد آموزه تجسد مسیحی بود و عامل سوم، اندیشه باور به پیشرفت انسان از طریق زمانی و تاریخی است؛ از این رو آرمان شهری که از عالم ملکوت بود تبدیل به شهرگرایی دنیوی شد. علم مبتنی بر تصور ماشین‌گرایانه از عالم هستی نظیر علم گالیله، نیوتن، کپلر و فلسفه دکارت باعث ایجاد مفهوم مادی در زندگی اجتماعی گردید و مفهوم ماده‌گرایی رواج یافت و از حضور علم مقدس تهی شد. بی‌رونق شدن ایمان و گسترش دین‌گریزی، باعث فراموش شدن علم مقدس و تبدیل سلسله موجودات از طولی به عرضی گشت. مسیر زندگی انسان معاصر با کمک از علم مقدس و میزان توانایی او در فرق گذاشتن میان امر تبدیل‌ناپذیر و امر تغییر پذیر تعیین می‌شود.

تأملاتی در تجددگرایی کلامی مسیحی: تجددگرایی کلامی، یکی از معضلات عمده عصر جدید

از دیدگاه علم مقدس و سنت است و آن مظهر نفوذ گرایش‌های دین‌زدا و تقدس‌زدای تجددگرایی به قلب الهیات مسیحی است. فقدان علم برین یا علم مقدس در کنار طبیعت‌شناسی مقدس، به ناچار بر خود الهیات، یا همان خداشناسی، هم تأثیر می‌گذارد؛ در نتیجه، تقریرهای تجددگرایانه‌ای از الهیات وارد صحنه شده که از الهیات سنتی توماس قدیس بسیار فاصله دارد، چه رسد به الهیات شرقی که آن هم مفادی کمتر از استقرار خدا در انسان در بر ندارد. در تجددگرایی کلامی مسیحی مصلحت همیشه باید بر حقیقت مقدم باشد و هانس کونگ - متکلم مسیحی تجدید طلب معاصر - معتقد است که از طریق تجربه بشری که هرگز ناب نیست می‌توان به وحی دست یافت. وحی به تعبیر کونگ، ایمان حواریون به مسیح می‌باشد. بر پایه اندیشه کونگ، کثرت نظام‌های دینی ارزشمند است، چون به معنای راه‌های متفاوتی است که به حق واحدی گشوده می‌شود.

این سخن که وحی، تنها از طریق تجربه انسانی میسر است پذیرفتنی است، ولی با قید تجربه‌های والای انسانی، نه تجربه‌های عادی و روزمره. این استدلال که چون وحی از طریق تجربه انسانی است، پس هیچ‌گاه خالص نیست، رد می‌شود، زیرا با عقل و فنای صوفیه می‌توان به وحی خالص رسید. افزون بر این که آن استدلال، مبطل خودش است، چون برای دریافتن این که چیزی خالص نیست باید تجربه خالصش را هم داشت و بالاخره این که برای الهیات بهتر است که با هدف معقول ساختن خویش برای مؤمنان، آنها را بی‌ایمان نسازد.

علاوه بر آن، کونگ می‌گوید: آرا و نظرات ادیان دیگر را باید در قالب بحثی منصفانه مطرح کرد و نصر پاسخ می‌دهد: باید نظرهای مخالفان را به صورت عینی و واقعی و به دور از احساسات بررسی کرد، اما حقیقت یک چیز است و نوع‌دوستی چیزی دیگر. به اعتقاد کونگ، مسائل گذشته نباید بر معضلات جامعه معاصر اولویت داشته باشد و به اعتقاد نصر، الهیات باید به معضلات معاصر بپردازد اما در پرتو حقیقت. هم چنین کونگ می‌گوید: باید از طرز تفکر تنگ‌نظرانه و فرق‌گرایانه پرهیز کنیم و نگرشی مبتنی بر طرفداری از نزدیکی ادیان ابراز نماییم ولی نصر بر آن است که ادیان عالم را با ایدئولوژی‌های معاصر و فرآورده غرب دین‌گریز در کنار هم در نظر گرفتن، اهانت نسبت به آن ادیان است. به عنوان مثال، دین مسیحیت در این حالت، حق انتخاب دارد: یا به عالم دین فی حدّ ذاته بازگردد و یا با سکولاریسم نوعی پیوند بخورد.

چیستی علم مقدس

در سراسر کتاب «نیاز به علم مقدس»، بارها از علم مقدس سخن گفته شده است، اما علم (و جمع آن، علوم) مقدس چیست؟ پاسخ به این سؤال را از آرای نصر جست‌وجو می‌کنیم:

به اعتقاد نصر، علم و یا علم مقدس دارای ویژگی‌ها و مختصات زیر است:

الف- اصول: به اعتقاد دکتر نصر، انفکاک علوم، از بستری که در آن رشد کرده‌اند و اغلب دینی است امکان پذیر نمی‌باشد، بنابراین علمی که در هر تمدنی به وجود آمده و رواج یافته است با اصول دینی موجود در آن تمدن مرتبط است. (نصر، ۱۳۵۹، ص ۱۰) شناخت اصول بنیادین این علوم که نام علم مقدس را بر آن می‌نهند می‌تواند درک عمیق‌تر ابعاد آن را فراهم آورد:

۱- نگرش سلسله مراتبی به هستی: اصل بنیادین مشترک در تمام علوم مقدس، نگرش سلسله مراتبی به هستی است. این سلسله مراتب، طولی است و عالم مادی، پست‌ترین ساحت آن است. علت این نگرش سلسله مراتبی، توجه به مبدأ الهی عالم و نیز اعتقاد به اتکای وجودی مخلوقات مادی به آن مبدأ است. (پیشین، ۱۳۷۸، ص ۱۷۰) در حالی که در غرب، با پیدایش نظریه تطور انواع داروینی، نگرش سلسله مراتب عرضی حاکم شد و از این رو، دچار اختلاف بنیادین با سنت شدند و از فهم علوم سنتی بازماندند. نصر در این باره می‌گوید: «هیچ مانع بزرگ‌تر از نظریه تطوّر انواع... بر سر راه فهم علوم و جهان‌شناسی‌های سنتی وجود ندارد؛ نظریه‌ای که در حال و هوای دنیاگرایی سده نوزدهم به وجود آمد تا فقدان مشاهده خداوند و شهود حضور همیشه پایدار واقعیات مثالی در عالم مادی را جبران کند» (پیشین).

۲- اصل توحید: علاوه بر اصل مذکور، در علم مقدس، اصل مهم‌تری به نام اصل توحید وجود دارد. از نظر دکتر نصر، توحید، ملاک علم مقدس بودن هر فکر و عقیده و نظریه است. (پیشین، ۱۳۵۹، ص ۷). علوم مقدس به تأثیر از اصل توحید، با هم و در درون هم دارای وحدت‌اند و حتی وحدت طبیعت را آشکار می‌سازند و آدمی با مشاهده این وحدت به وحدت الهی می‌رسد. (پیشین، ۱۳۵۰، ص ۲). نکته مهم دیگری که باید در مورد تأثیر این اصل بر علم مقدس بیان نمود این است که به خاطر تغییرناپذیری و ثبات اصل توحید و سایر اصولی که علم مقدس بر آنها مبتنی است، این علوم دارای ثبات‌اند. دکتر نصر علت اشتباه غربیان را در متهم کردن علم مقدس به رکود، در همین بدفهمی آنها از ثبات علم مقدس می‌داند، در حالی که این دو از نظر ماهیت از هم متمایزند. (پیشین). ملاک اصلی مسلمانان در اخذ علوم قدیم، حقایق وحی اسلامی و مهم‌تر از همه توحید بوده است. البته نصر معتقد است بین وحدت کائنات، که ناشی از اصل توحید است، با نگرش سلسله مراتبی ناهم‌خوانی وجود ندارد. (آرام، ۱۳۶۶، ص ۱۸).

ب - هدف: علوم مقدس به کشف حقیقت اهتمام دارند و از این رو نیاز روحی و معنوی انسان را مرتفع می‌سازند و عطش حقیقت‌جویی روح را فرو می‌نشانند. بنابراین، قسمی از علوم مقدس که از دیدگاه غرب مدرن ممکن است بی‌فایده به نظر برسند، از دیدگاه درونی سودمندترین علوم هستند، زیرا چه چیزی برای انسان می‌تواند مفیدتر از آن باشد که غذای روح جاویدان اوست و به او کمک

می‌کند تا از بارقه الهی در وجود خود که به یمن آن، انسان است، آگاه گردد. (نصر، ۱۳۷۸، ص ۱۷۲). از سوی دیگر، از دیدگاه علم مقدس، هیچ دوگانگی میان تفکر و عمل و یا حقیقت و سودمندی وجود ندارد و به همین سبب، در عین حالی که در علم مقدس وجه کاربردی و عملی مورد نظر است، در آن، وجه کشفی و تأملی نیز وجود دارد. (پیشین). نتیجه این که: هم واقع‌گرایی و هم ابزارگرایی در علم مقدس وجود دارد، بدون این که هیچ تعارضی با هم‌دیگر داشته باشند.

از آن جا که علم مقدس یکی از ارکان اساسی سنت است، هدف نهایی آن، همان هدف متعالی سنت است. دکتر نصر در این مورد چنین می‌گوید: «این علوم گرچه خود علومی مربوط به عالم کیهانی هستند، ولی به یاری روح الهی می‌توانند به نمادهایی تبدیل گردند که از واقعیت معنوی پرده برگیرند، نه آن که حجابشان باشند، و به آدمی کمک می‌کنند که با عنایت خداوند، به مقام و مرتبه مشاهده خداوند در همه جا نایل آید. هم‌چنین می‌توانند به وسیله‌ای برای تطهیر درک انسان از عالم پیرامونش بدل گردند، به طوری که آدمی به جایی برسد که امور را نه فی نفسه که فی الله ببیند.» (پیشین، ص ۱۹۸). در واقع، والاترین فایده علم مقدس، آن است که به عقل و ابزارهای ادراک کمک می‌کند تا جهان و در حقیقت تمام مراتب وجود را، نه به عنوان واقعیات مستقل، بلکه به عنوان نمادها یا آینه‌هایی ببیند که سیمای معشوق کل را، که همه چیز نشأت گرفته از اوست و منبع فیض وجود است و همه چیز به او باز می‌گردد، باز می‌تابانند. (پیشین).

۳- زبان: زبانی که برای علم مقدس به کار گرفته می‌شود، پلکانی برای تقرب به ذات قدسی است. «گفتارهای متعلق به این زبان، انسان را به فراسوی عالم مادی و به سرای الهی می‌برد.» (پیشین، ص ۱۷۶) در حالی که در دنیای مدرن، زبان مقدس جای خود را به زبانی منحنط داده است. در واقع، «در جهانی که سعی بر تبدیل همه چیز به کمیت است، باید هم از زبانی استفاده شود که فقط افکاری را در ذهن زنده می‌کند که جنبه صرفاً کمی دارد.» (گنون، ۱۳۶۵، ص ۱۳۰).

زبان علم مقدس، زبان نمادگرایی است. نمادگرایانه بودن این زبان به آن معنا است که از حقیقتی ورای قلمرو و واقعیات علم مورد بحث پرده برمی‌دارد. به عبارت دیگر، زبان این علوم دارای معنایی مابعدالطبیعی است و به کمک همین خصلت است که ارتباط سطوح فرودین واقعیت با سطوح فرازین آن، مقدور می‌شود (نصر، ۱۳۷۸، ص ۱۷۴). با کمک همین زبان نمادگرایی است که غایت علم مقدس یا همان واقعیت ذاتی برآورده می‌شود و بدون آگاهی از زبان نمادگرایی، فهم کامل علم مقدس ممکن نیست. (پیشین، ۱۳۷۸، ص ۱۷۴).

یکی از دلایلی که می‌توان برای نمادگرا بودن زبان علم مقدس برشمرد، خصلت رازآلودگی و رمزگونه‌گی سنت است. سنت‌ها همواره با رازها و رموز عجین بوده‌اند. علت این امر را باید در نگرش

سلسله مراتبی آن جست. اگر قائل به نگرش سلسله مراتبی باشیم، آن‌گاه درمی‌یابیم که در سطوح زیرین واقعیت، نمادها و رمزهایی وجود دارند که از واقعیتی در سطحی بالاتر خبر می‌دهند. رنه گنون به همین موضوع اشاره می‌کند: «هر امر ظهور یافته، نسبت به واقعیتی برتر از خود، بالضرره به هیئت رمزی است.» (گنون، پیشین، ص ۱۰۱). به علاوه، گنون معتقد است علم مقدس هیچ‌گاه به مادیت صرف توجه ندارد و همواره از جوهری متعالی بهره‌مند است.

علوم مقدس نه تنها خود رمزگونه‌اند بلکه به رمزها نیز اهتمام دارند و هدف نهایی آنها شناخت این رموز است (نصر، ۱۳۵۰، ص ۵). در واقع، نمودهای طبیعت طبق نگرش سنتی، آیات و تجلیات و رموزی هستند که خبر از نظام‌های برتر واقعیت می‌دهند و نیاز به رمزخوانی دارند و در غیر این صورت به حوادث و واقعیاتی صرف بدل می‌شوند. علوم اسلامی نیز در این راستا تلاش نموده است؛ «همیشه هدف نهایی علوم اسلامی ارتباط دادن جهان جسمانی با اصل روحانی آن از طریق شناسایی رمزهایی بوده است که مراتب مختلف حقیقت و واقعیت را با هم متحد می‌سازد» (پیشین).
۴- روش: منابع شناخت در اسلام محدود به شیوه‌ای خاص نیست. بالاترین منبع شناخت، وحی است، و پس از آن، عقل شهودی و سپس عقل استدلالی و در پایان، تجربه قرار دارد. در سنت اسلامی، به خلاف رویه مدرنیسم که دو منبع اول را کنار می‌گذارد، تمامی این منابع به رسمیت شناخته می‌شوند. در حقیقت، محققان و علمای اسلامی، از مشاهده محسوسات و تجربه و استدلال و برهان و بالاخره تعقل و ذوق و شهود عرفانی استفاده کرده و از این راه پیوستگی مراتب وجود را به یک‌دیگر نمایان ساخته‌اند (نصر، ۱۳۵۹، ص ۱۶). ولی این منابع شناخت تا وقتی مشروعیت دارند که تابع حکمت الهی باشند و وسیله‌ای برای رسیدن به توحید و نردبانی برای صعود به عالم معقولات قرار گیرند، حتی ابزار عقل استدلالی نیز باید چنین باشد، و در صورتی که از ذات اصلی خود منحرف نشده باشد، خود به واقع و از روی فطرت، به سمت توحید رهنمون است و به همین علت، عقل استدلال سنتی نسبت به عقل مدرن برتری دارد. در اسلام برتری عقل و استدلال در این است که انسان را به وحدت رسانده و به پذیرفتن حقایق دینی هدایت کند. (پیشین، ص ۴۰). به همین دلیل وفاق کاملی میان عقل و دین بر سر ایمان ایجاد می‌شود. از این رو، نصر معتقد است که اسلام توانسته در قرون متمادی روح حقیقت‌طلب مسلمین را ارضا کند بدون آن‌که میان علوم عقلی از یک سو و دین و ایمان از سوی دیگر، شکاف ایجاد شود؛ بر خلاف مسیحیت که به خصوص در رنسانس از انجام این مهم باز ماند. (پیشین).

وضعیت امروزی علم مقدس: علوم مقدس که زمانی قله‌های دانش را فتح کرده بود اکنون رو به افول گذاشته است؛ وظیفه مسلمین و به خصوص دانشمندان مسلمان برای احیای مجدد آن علوم در این جهانِ قداست‌زدایی شده این است که در پی ایجاد بستر مناسب برای آن باشد، زیرا علم مقدس،

در بستری مدرن که هیچ‌گونه هم‌خوانی و وفاق با مبانی وحیانی ندارد، قادر به ادامه حیات نیست. بنابراین باید بستر سنتی لازم را برای حیات آن فراهم آورد، زیرا در غیر این صورت، آرزوی داشتن علم مقدس اسلامی خیالی بیش نخواهد بود.

به اعتقاد نصر، علم مقدس همگی در دل سنت‌هایی که در آن پرورده شده‌اند معنا و کاربرد می‌یابند، اما در این جهان جدید، چون از تابش معنویت زنده‌ای که به تنهایی می‌تواند آنها را به نمادهای شفافی از واقعیات برین مبدل سازد، فاصله گرفته‌اند، دیگر چنین کاری از آنها بر نمی‌آید. (نصر، ۱۳۷۸، ص ۱۹۷). در واقع به خاطر زبان نمادگرایانه و رمزآلود علم مقدس، به طور قطع همواره باید سنت زنده بماند تا علوم در دل آنها معنا یابند و الا نامفهوم و ناکارآمد می‌گردند. ضرورت دیگر لزوم زنده ماندن سنت آن است که احتمالاً به کارگیری این علوم در خارج از زمینه سنتی‌شان، سبب انحراف می‌گردد، زیرا این علوم هم‌چون رموزی جلوه‌گر می‌شوند که رمزگشایان آن دیر زمانی است که مفقود گردیده‌اند. به بیان دیگر، در غبار نور سنت، علم مقدس یا سنتی به جای آن‌که به جهان معنای الهی ببخشد، ممکن است مایه کج‌روی و حجابی گردد که طالبش را از آن امر ضروری منحرف سازند. (پیشین، ص ۱۹۸).

از زاویه دیگر می‌توان گفت: از همان آغاز تمدن اسلامی، نهادینه شدن سنت در جامعه و تشکیل جامعه سنتی (اسلامی) زمینه‌ساز ایجاد علم مقدس یا اسلامی شد؛ یعنی تنها پس از استقرار استحکام بنیان جامعه اسلامی بود که به تدریج شجره وحی محمدی (ص) ثمر بخشید و علوم گوناگون ترویج یافت و علمای بنامی در هر رشته ظهور کردند که در قرن چهارم و پنجم علوم اسلامی را به اوج خود رساندند. (نصر، ۱۳۵۹، ص ۲۷).

احیای علم مقدس: نصر چند اقدام را برای احیای علم مقدس پیشنهاد می‌کند:

- اتکا بر دیدگاه اصیل اسلامی: پایان دادن به نگرش پرستش‌گرایانه به علم و فن‌آوری مدرن و به کنار نهادن عقده حقارت موجود، اولین گام خواهد بود. راه‌گریز از این مخمصه، تأکید بر دیدگاه اصیل اسلامی است. نصر در این باره می‌گوید: «فقط با اتکا بر دیدگاه اصیل اسلامی می‌توان بر عقده حقارتی این چنین رایج در بین به اصطلاح روشن‌فکران مسلمان امروزی فائق آمد و زمینه را برای فعالیت علمی خلاقانه با توجه به جهان‌بینی اسلامی مهیا ساخت.» (نصر، ۱۳۷۷، ص ۵۵-۵۴).

- تدوین جهان‌بینی اسلامی: باید منابع اسلامی سنتی، از قرآن کریم و حدیث گرفته تا همه آثار سنتی مربوط به علوم، فلسفه، الهیات، کیهان‌شناسی و نظایر اینها را به طور عمیق بررسی کرد تا بتوان جهان‌بینی اسلامی و به خصوص مفهوم اسلامی طبیعت و علوم طبیعی را تدوین کرد. دکتر نصر تأکید می‌کند که چنین کاری باید در چهارچوب سنت فکری اسلامی و به دور از اندیشه‌ها و ایدئولوژی‌های مدرن و تأثرات آنها صورت بگیرد و نباید به هیچ وجه تقلید دست دوم از دیدگاه غربی باشد. (پیشین).

- تلفیق مجدد علم با اخلاق: اخلاقی بودن خود دانشمندان مسلمان کافی نیست بلکه علوم در اختیار مسلمانان باید از نظر فلسفی و جهان بینی با اخلاقیات عجین باشد. اهمیت این امر به قدری است که دکتر نصر آن را مهم ترین اقدام برمی شمارد. وظیفه چنین تلفیقی به صورت مشترک بر عهده چند گروه از علما و دانشمندان اسلامی است: «البته این وظیفه به عهده اخلاق شناسان، فیلسوفان و الهیون مسلمان است که باید شناختی از کیهان به دست دهند که با هنجارهای اخلاقی سازگار باشد، اما خود دانشمندان مسلمان هم باید در آن سهیم باشند. در واقع، نمی توان یک علم اصیل اسلامی به وجود آورد که از حیث فلسفه و جهان بینی با اخلاقیات اسلامی عجین نباشد. باید مجدداً به این نکته توجه داشت که بازسازی علم مقدس اصیل اسلامی بر اساس علوم اسلامی سنتی، ضرورتی تامّ برای تحقّق تمدّن اسلامی است و تنها راه جلوگیری از انحطاط کنونی بشر مدرن است.» (پیشین، ص ۵۸).

- شناخت عمیق علم غربی: دکتر نصر قائل به تفکیک میان حقایق علمی موجود در علم مدرن از تفسیر فلسفی آنها است. پس از دستیابی به حقایق می توان آن را به خدمت علم مقدس در آورد.

نقد و بررسی

چنان که ملاحظه شد، پیشنهادهایی از سوی دکتر نصر برای احیای علم مقدس ارائه گردید. در میان این پیشنهادهای، به مسئله «شناخت عمیق علم غربی» می پردازیم: آیا این ادعای نصر قابل اثبات است؟ اگر سخن و اعتقاد مزبور نصر را ادعا ندانیم بلکه آن را آرزو بدانیم، آیا آرزوی نصر دست یافتنی است؟ به نظر ما چنین ادعایی اثبات ناپذیر و چنین آرزویی دست نیافتنی است. دلایل این امر بسیار است که برخی به ماهیت و برخی به بازتاب های آن در جامعه غربی مربوط می شود. با نگاهی به بعضی از صورت ها و نیز سیر علم غربی، ادعای ما، و نه ادعای نصر، به اثبات می رسد:

تخریب جنگل های سبز: جنگل ها، به رغم داشتن نقش اساسی در تداوم حیات بشری، مورد تعرض و تخریب گسترده انسان ها قرار گرفته اند. این تعرض و تخریب، بیشتر توسط شرکت های خصوصی و فراملیتی غربی که به چیزی جز سود نمی اندیشند، صورت می گیرد. تنها راه نجات از این ورطه خسارت بار، تغییر مسیر فعالیت های اقتصادی بشر است که سرمایه داری غرب مبلغ و مروج آن می باشد. قراین بیان گر آن است که جنگل، این منبع حیات بخش، مورد تهدید جدی بشر قرار گرفته است. به عنوان مثال، تنها در سال ۱۳۷۴/۱۹۹۵، ۱۱۳۰۰۰ هکتار از جنگل های برزیل و ۹۸۹۰۰۰ هکتار از جنگل های کانادا، به طور کامل و به نفع سرمایه داران جهانی تخریب شد. در همین سال، به ازای هر دوازده ثانیه، بالغ بر چهار هزار مترمربع از مناطق جنگلی برزیل تخریب شد. در منطقه

برتیش کلمبیای کانادا، هم‌اینک، تنها چهل درصد جنگل‌های اولیه باقی مانده است. این رقم در مورد اروپا حدود پنجاه درصد است. آخرین گزارش‌های ارائه شده توسط مؤسسه منابع طبیعی جهان، حکایت از آن دارد که بیش از هشتاد درصد جنگل‌های طبیعی زمین تا کنون تخریب شده که عامل این فاجعه چیزی جز اندیشه سرمایه‌داری انسان غربی نیست.

جنگل نقش مهمی در حیات انسانی ایفا می‌کند، و از این رو، برای بشر، دارای ارزش دینی، فرهنگی، تاریخی، اقتصادی، تفریحی و هنری فراوان است. هنوز هم معاش و بقای مردمان زیادی به جنگل وابسته است، و از این رو، جنگل یک منبع اقتصادی مهم به شمار می‌رود. بخشی از جمعیت جهان از چوب به عنوان منبع انرژی استفاده می‌کنند. حیات وحش موجود در جنگل‌های کامرون، غنا و لیبریا، هفتاد تا نود درصد پروتئین حیوانی مصرفی مردم این کشورها را تأمین می‌نماید. از سوی دیگر، جنگل سرپناه و محل سکونت آنها هم محسوب می‌شود. (های، ۱۳۸۲، ص ۸۱).

از نظر زیست‌محیطی، درختان نه تنها از فرسایش خاک جلوگیری می‌کنند، بلکه از میزان خطرات ناشی از ریزش کوه، رانش زمین و سقوط بهمن نیز به شکل مؤثری، می‌کاهند. جنگل‌ها علاوه بر حفظ میزان نزولات جوی، در کنترل میزان خروج آب چشمه‌ها نیز نقش اساسی دارند. و کمک شایانی به حفظ منابع آب سالم زمین می‌کنند. میزان تنوع زیستی حیات، در مناطق جنگلی، به صورت چشم‌گیری نسبت به مناطق دیگر غنی‌تر است. جنگل‌ها در حقیقت، ذخیره کننده حجم زیادی از کربن هستند که با قطع و نابودی درختان، این مقدار کربن در طبیعت آزاد می‌گردد. جنگل نقش اساسی در عرصه شیلات ایفا می‌کند، زیرا قطع درختان جنگلی، به طور مستقیم و غیرمستقیم، به روند تخم‌ریزی ماهی‌ها و آبزیان دیگر در زیستگاه‌های آبی جنگل‌ها، آسیب وارد می‌سازد. قطع درختان جنگل، علاوه بر مسدود نمودن دهانه رودخانه‌ها، دمای آب را بالا برده و سبب افزایش خطر برای ماهیان می‌شود؛ از همین رو است که کاهش میزان درختان با کاهش میزان ماهی‌های رودخانه‌ها و دریاچه‌های مناطق جنگلی ارتباط دارد. واقعیت آن است که جنگل‌ها حافظ خاک، مانع بالا آمدن سطح آب دریاها و وسیله مقابله با تخریب و نابودی بیشتر طبیعت بوده و از شدت سیل و خشک‌سالی می‌کاهند. (پیشین).

دودلی در کتاب «تجارت الوار و تخریب جنگل‌های جهان» (چاپ ۱۳۷۴/۱۹۹۵) درباره دلایل تخریب جنگل‌ها می‌نویسد: «سرمایه‌داران و شرکت‌های چند ملیتی به آن دلیل به تخریب جنگل‌ها دست می‌زنند که در نظر آنها، مزایای قطع درختان بیش از حفظ آن است. البته درصد کمی از دلایل این کار، فقر، مالکیت نابرابر اراضی، عدم آموزش و افزایش جمعیت است. ولی برداشت الوار، با اهداف

تجارت، دلیلی مهم بر نابودی جنگل‌ها، به خصوص در مناطق گرمسیری است. در واقع، عوامل و نیروهای مؤثر موجود در بازارهای بزرگ جهانی که چوب و فرآورده‌های آن را محور فعالیت‌های سودآور خود قرار داده‌اند، بیشترین سهم را در تخریب جنگل ایفا می‌کنند. یکی دیگر از عواملی که در شکل دادن به چنین فاجعه‌ای مؤثر است، شرکت‌های چند ملیتی‌اند که اغلب آنها نیز در آمریکا مشغول فعالیت هستند. در حقیقت، مصرف گسترده چوب، کاغذ و دیگر فرآورده‌های مرتبط به این حوزه، در کشورهای توسعه یافته و در حال توسعه، این شرکت‌ها را در دنبال نمودن اهدافشان ترغیب می‌نماید. نتیجه این که: انهدام جنگل‌ها، یکی از معضلات جدی جهانی است که بایستی مورد توجه همه دولت‌ها و صاحبان صنایع قرار گیرد. این دو، باید در عرصه مدیریت جنگل با یکدیگر همکاری نموده و زمینه‌ساز آینده‌ای گردند که منافع همگان را تضمین نماید، اما نفوذ سیاسی و اقتصادی شرکت‌های چند ملیتی و مؤسسات سرمایه‌داری، مانع از وقوع اقدام فوق می‌شود تا به منافع آنان در این زمینه خللی وارد نشود». (پیشین).

مخاطرات پزشکی مدرن: پزشکی مدرن از نتایج تمدن سرمایه‌داری غربی است که اغلب با هدف کسب سود بیشتر، انسان‌ها، به ویژه انسان‌های شرقی، را به مسلخ مرگ می‌برد. این نوع از پزشکی علاوه بر عرضه دستاوردهای انسانی، مخاطرات فراوانی را به دنبال داشته که این مخاطرات، بیشتر ناشی از دور شدن از گیاه‌درمانی و رویکرد به داروهای شیمیایی در عرصه علم پزشکی است؛ از این رو، بیماری‌های یاتروژنیک، یا پزشک‌زاد و یا بیماری‌هایی که محصول پزشکی مدرن است، به مثابه خطر جدی برای سلامت مردم جهان مطرح است.

در پایگاه اطلاعاتی مدلاین آمریکا، هفت هزار گزارش و پژوهش نگاه‌داری می‌شود که بیان‌گر وجود تعداد قابل توجهی از بیماری‌های جدید ناشی از تأثیرات نامطلوب داروها است. هزینه اقتصادی درمان این بیماری‌ها، تنها در سال ۱۳۷۴/۱۹۹۵ در آمریکا، بالغ بر ۷۶ میلیارد دلار شد که این رقم، دو برابر هزینه درمان دیابت و یک برابر هزینه مصرف شده در درمان بیماری‌های قلب و عروق است. آمارها نشان می‌دهد که ۳۶٪ بیماران که در بیمارستان‌ها پذیرش می‌شوند، از بیماری‌های پزشک‌زاد رنج می‌برند و حتی ۲۵٪ آنها، با عوارض مرگ‌بار روبه‌رو هستند. نیمی از بیماری‌های پزشک‌زاد، محصول استفاده از داروهای جدیدی است که پزشک توصیه می‌کند، در حالی که تنها بیش از نیمی از این بیماری‌ها قابل پیش‌گیری و درمان است، و در بقیه، بیماران آن، قربانی سودجویی سرمایه‌دارانی می‌شوند که برای کسب سود، تنها نابود شدن انسان‌ها را نظاره می‌کنند. به یک نمونه عینی در این مورد توجه کنید: نتیجه یکی از بررسی‌های به عمل آمده در یکی از بیمارستان‌های آموزشی بر روی ایست‌های قلبی، حکایت از آن داشت که ۶۴٪ این‌گونه ایست‌ها

قابل پیش‌گیری بوده، در صورتی که از داروهای نامناسب، استفاده نمی‌شد. بر پایه آمار به دست آمده، ۱۵٪ فعالیت‌های بیمارستانی، اختصاص به درمان آثار جانبی داروها دارد. البته آثار جانبی داروها، گاه به صورت بیماری‌های کم‌خطری چون سردرد، سرگیجه، تهوع، اسهال، خون‌ریزی معده، افسردگی روحی، ضربان نامنظم قلب، گلودرد و... بروز می‌کنند، اما همیشه این‌طور نیست. (رین، ۱۳۸۲، ص ۳۹). نشریه پزشکی نیوانگلند در این باره می‌نویسد: استفاده گسترده از داروهای ضدالتهاب، چون: دیکلوفناک و هیپوپروفن هر ساله در آمریکا با ۳۳۰۰ مورد مرگ و... ۴۱ بستری همراه است. به عقیده دکتر دیوید کسلر، رئیس سازمان غذا و داروی آمریکا، تنها ۱٪ این‌گونه حساسیت‌های شدید دارویی، به مراکز پزشکی گزارش شده است. استفاده از داروهای سمی نیز، آثار جانبی شدیدی به همراه دارد، از جمله:

۱- بیماری پارکینسون محصول تأثیرات جانبی داروهای ضد روان‌پریشی یا داروهای ضد افسردگی است؛

۲- بیماری عروقی کلاژن، ناشی از استفاده مستمر و طولانی از داروهای ضد فشار خون است؛
 ۳- بیماری شاندارم کاشینگ (Cushings Syndrome) نیز محصول استفاده دراز مدت از کورتیکواستروئید (Cortico Steronid) است.

۴ - استفاده از تالیدومید (Thalido Mide) منجر به بروز اختلالات زاد و ولد کودکان می‌گردد؛

۵ - مصرف بنکساپروفن (Benoxa Profen) موجب مسمومیت‌های مرگ‌بار کبدی می‌شود؛

۶ - مصرف زومپیراک سدیم (Zompirac Sodium) باعث ابتلا به عارضه آنافلایکسیس (Anaphulaxis) می‌شود؛

۷ - استفاده از داروی دایت هیلیتل بسترل (Diethystilbestrog) در زنان باردار، منجر به سرطان در کودکان می‌گردد؛

۸ - فلهسایناید (Fleacainide) و انسایناید (Encainide) به افزایش بی‌نظمی‌های مہلک در ضربان قلب می‌انجامد. (پیشین).

با این وصف، توسل سودجویان غربی به شیوه‌های بازاریابی برای عرضه محصولات و فرآورده‌های دارویی، فشار زیادی را بر پزشکان وارد می‌کند، تا آنان مجبور شوند از این محصولات، به‌رغم صدماتی که بر فیزیکی بدن وارد می‌آورد، در درمان بیمارانشان استفاده کنند. نشریه پزشکی هاسپیتال پرکتیس در این باره نوشت: رقابت شرکت‌های دارویی، به فشار اطلاعاتی بر پزشکان تبدیل شده است. در واقع، توسل به این‌گونه بازاریابی‌ها می‌تواند اطلاعات علمی پزشکی را که مبین آسیب‌رسانی این داروهاست، و عموم مردم از آن بی‌خبرند، دچار تضعیف و بی‌اعتباری نماید. این

مسئله نشان می‌دهد که پذیرش اسفناک بیماری به عنوان پیامد درمان، بیان‌گر انحراف جامعه پزشکی از درمان بدون آسیب است که اصل مهم و اخلاقی در پزشکی به شمار می‌آید. (پیشین). این به معنای این است که بخشی از جامعه پزشکی تحت فشار و تأثیر سودجویانی قرار گرفته‌اند که حاضرند برای کسب سود، همه ارزش‌های انسانی را نادیده بگیرند.

خطرات دستکاری ژنتیکی: اکتشافات علمی و اختراعات تکنولوژی، به حدی از پیشرفت رسیده است که دانشمندان که می‌توانند در ژن‌ها و هسته‌های سلولی موجودات، تغییراتی را ایجاد کنند که آن تغییرات، منجر به پیدایش موجودات گیاهی و جانوری جدید می‌شود، اما آیا این دستکاری و خلق موجودات جدید که دستاورد تمدن سرمایه‌داری غرب است، برای آینده بشریت و سلامت محیط زیست بی‌خطر است؟ مطالب زیر، در پی ارائه پاسخ مختصر به این سؤال است:

ذرت اصلاح شده‌ای که دارای نوعی ژن سمی به نام بی‌تی (BT) است، سبب نابودی ۴۴٪ کرم پروانه‌ای شد که از برگ‌های این نوع ذرت، تغذیه می‌نمودند؛ این در حالی است که همه کرم پروانه‌هایی که از ذرت‌های طبیعی، استفاده کرده بودند، زنده ماندند. نتایج این رویداد، زمانی تکان دهنده‌تر است که از این حقیقت آگاهی یابیم که امروزه، حدود ۲۵٪ ذرت تولیدی آمریکا، دارای ژن پیوندی بی‌تی (BT) است، و ایالت‌های شمالی آمریکا، مرکز اصلی تولید این ذرت به شمار می‌روند، و این همان منطقه‌ای است که همه ساله، نیمی از این نوع پروانه‌ها در آن جا متولد می‌شوند.

واقعیت آن است که حیوانات علف‌خوار، پرندگان دانه‌خوار و حشرات موجود در خاک، در معرض خطر گسترده داروهای اصلاح شده ژنتیکی، واکسن‌ها، آنزیم‌های صنعتی، مواد و فرآورده‌های پلاستیکی و صدها ماده تکنولوژیکی جدید قرار گرفته‌اند، که عواقب و پیامدهای آن، بی‌حد و حصر است. از این رو، برخی از بوم‌شناسان، نسبت به خطر آن‌چه که آن را رهایی ژن‌ها می‌خوانند، هشدار می‌دهند، و این خطر را چیزی جز انتقال ژن‌های پیوندی از محصولات گیاهی به خویشاوندان علفی آنها، از طریق گرده افشانی، نمی‌دانند؛ یعنی این‌که مطالعات نشان داده است که ژن‌های پیوندی که هدف آن مقاومت در برابر علف‌کش‌ها، آفت‌ها و ویروس‌هاست، قادرند از طریق گرده افشانی، خود را به ساختار ژنتیکی خویشاوندان گیاهی‌شان، وارد سازند. (ویلسون، ۱۳۸۴، ص ۱۲۴).

علاوه بر مخاطراتی از این دست، صنعت بیمه نیز نشان داده که اگر چه به جبران خسارات ناشی از غفلت و یا آسیب‌های کوتاه مدتی که نتیجه عرضه محصولات اصلاح شده ژنتیکی به محیط زیست است، مبادرت می‌ورزد، اما در برابر خسارات فاجعه آمیز و بلندمدت زیست محیطی این محصولات، مسئولیتی بر عهده نمی‌گیرد. گذشته از این موارد، عرضه موجودات جدید اصلاح شده ژنتیکی، با زیان‌های جدی برای سلامت بشر همراه است. در واقع، این‌گونه محصولات جدید در

برگیرنده ژن‌هایی از موجوداتی هستند که به هیچ‌وجه در طول تاریخ به عنوان منبع غذایی مورد استفاده بشر قرار نمی‌گرفتند.

از آن‌جا که هم‌اکنون، ۲٪ بزرگ‌سالان و ۸٪ کودکان در برابر غذاهای مرسوم و متعارف، از خود حساسیت نشان می‌دهند، باید همه غذاهای دستکاری شده ژنتیکی، به درستی برچسب‌گذاری شوند تا به این شکل، مصرف‌کنندگان از هرگونه مخاطره نسبت به سلامت خود اجتناب ورزند. (پیشین). این پیش‌بینی‌ها و توصیه‌ها برای شهروندان غربی است و درباره مردم جهان سوم، هیچ‌گونه پیش‌بینی برای نجات آنان از خطرات مورد اشاره وجود ندارد، و چه بسا جهان سومی‌ها به عنوان موش آزمایشگاهی برای تست نتایج و پیامدهای مصرف محصولات ژنتیکی مورد استفاده قرار می‌گیرند.

پدیده نازپروردگی: در فضای تمدنی و فرهنگی غرب، برخی از کودکان، رفته‌رفته به انسان‌های نازپرورده و از خود راضی، تبدیل می‌شوند، و این پدیده از طریق فیلم‌ها و دیگر محصولات فرهنگی از مغرب زمین به مشرق سرایت کرده و با سرعت در حال گسترش است. علت این نازپروردگی چیست؟ خطرات آنان کدام است؟ و سرانجام، این پدیده، چه راه‌حلی دارد؟ در زیر، پاسخ به این سه سؤال را پی می‌گیریم:

این روزها و بیشتر در غرب، دیدن صحنه‌هایی مانند بستن بند کفش پسر و یا دختر ده، دوازده ساله، توسط مادر یا پدر چهل، پنجاه ساله، پدیده نادری نیست. در حقیقت، والدین به گونه‌ای عمل می‌کنند که گویا کنیز و غلام فرزندان خود هستند؛ یعنی برخی از والدین، تمام حواس خود را متوجه فرزندان عزیز خود می‌کنند و هیچ خواسته مشخصی از کودکان خود ندارند، و صرفاً به تمجید از آنها می‌پردازند، و آنها را انسان‌های منحصر به فرد تلقی می‌کنند. آن‌چه والدین را به این کار ترغیب می‌کند، شیرینی ذاتی بچه‌هاست، اما خیلی زود، والدین به این امر پی می‌برند که بچه‌هایشان، به انسان‌هایی بی‌دست و پا تبدیل شده‌اند. توجه به یک مثال واقعی در این باره راه‌گشاست ماتیاس کوچولو در یک چشم به هم زدن، پای مادرش را با تمام قدرت گاز گرفت، اما آن‌چه موجب تعجب هر بیننده واقع‌بینی شد، واکنش مادر او بود، چون مادر ماتیاس، به جای عصبانی شدن، به گونه‌ای به پسرش نگاه می‌کرد که گویی با چشمانش او را تحسین می‌کند!

بدیهی است که نازپروردگی کودکان و نوجوانان، دلایل زیادی دارد. (گاتو، ۱۳۸۲، ص ۲۱) از جمله:

- ۱- هر چند برخی از والدین در زمینه تعلیم و تربیت کودکان خود فعال‌اند، ولی تمدن صنعتی و ماشینی غربی، چنان آنان را گرفتار نان و درآمد ساخته، که فرصت نمی‌یابند یا علاقه‌ای ندارند که اطلاعات لازم را در این مورد، از منابع گوناگون جمع‌آوری کرده و با دیگران، به تبادل اطلاعات و تجربیات بپردازند.

۲- اکنون دیگر کودکان، کالاهای طلایی به شمار می‌آیند، در حالی که در گذشته، خانواده‌ها معمولاً فرزندان متعددی داشتند، به طوری که حتی در برخی از موارد، کودکان در مقابل والدین متعهد می‌شدند، ولی امروز، فرهنگ غربی توصیه می‌کند که خانواده‌ها یک فرزند بیشتر نداشته باشند؛ در چنین شرایطی، همه چیز حول محور کوچولوی عزیز دور می‌زند.

۳- یکی دیگر از تمایلاتی که این روزها در خانواده‌های متمول غربی و با تأثیر از آن، در کشورهای بالای اجتماعی جوامع شرقی، رو به افزایش است، صاحب فرزند شدن در سن بالاست. در این شرایط، کودکان بیشتر مورد توجه قرار می‌گیرند، زیرا در این میان، تمام رؤیاهای پدر و مادر، تنها همین کودکان خواهند بود.

۴- در خانواده‌هایی که پدر و مادر، روابط پر تشنجی دارند، به زحمت می‌توان با پدیده نازپروردگی کودکان مقابله کرد. به علاوه، چنانچه پدر و مادری از هم جدا شده باشند، برای فراموش کردن گذشته پر رنج خود، به کودکان بیشتر توجه می‌کنند.

۵- دو عامل مصرف‌گرایی و تروریسم بازار، بیش از هر چیز دیگری، والدین و کودکان را تحت فشار قرار داده است، بنابراین، کودکان و نوجوانان می‌بینند اگر تلفن همراه نداشته باشند، یا لباس‌هایشان، برازنده آنها نباشد، ممکن است از سوی همسالان خود طرد شوند، از این رو به والدین خود برای تهیه این امکانات فشار می‌آورند.

به دلایل بالا، روز به روز بر میل و گرایش کودکان و نوجوانان آلمانی به مصرف هر چه بیشتر، افزوده می‌شود، به طوری که در سال ۱۳۷۹/۲۰۰۰، پول توجیبی بچه‌های شش تا چهارده ساله آلمانی، بالغ بر ۵/۲ میلیارد مارک بود، در حالی که این رقم در سال ۱۳۷۶/۱۹۹۷، تنها ۳/۹ میلیارد مارک بود. از این رو، از حدود ۳/۷ میلیون نوجوان چهارده تا هفده ساله آلمانی، ۶۲٪ آنها دارای یک دستگاه تلویزیون شخصی، بیش از نیمی از آنها، دارای یک دستگاه‌های فای، و بیش از یک سوم آنها، دارای یک ضبط و پخش ویدئویی هستند، و نیز یک پنجم از نوجوانان ده تا سیزده ساله، دارای رایانه شخصی‌اند. (پیشین) و اگر در بین نوجوانان و جوانان شرقی هم میل به در اختیار داشتن تلفن همراه و رایانه شخصی رو به افزایش است، بی‌شک یک عامل آن، تأثیرپذیری از وضع مشابه در غرب است.

پدیده نازپروردگی آثار منفی بسیاری به دنبال می‌آورد، از جمله: ۱- کودکان و نوجوانانی که از تمام مواهب زندگی برخوردار بوده‌اند، از نظر روانی، شخصیت تکامل یافته‌ای ندارند و در آینده قادر به غلبه بر مشکلات نخواهد بود. در این شرایط، کودکان و نوجوانان، به دنبال داشتن امکانات خاص برای حفظ ظاهر خود و سرپوش گذاشتن بر ناتوانی خود در جامعه هستند، زیرا آنها به درستی دریافته‌اند که جامعه امروزی، جامعه‌ای نیست که در آن مهارت‌ها و لیاقت‌های افراد در درجه اول اهمیت باشد، بلکه آن‌چه بسیار مهم است، ظاهر افراد است.

۲- امروزه بسیاری از کودکان و نوجوانان نازپرورده تمایل دارند در آینده، صاحب آژانس مد یا مجری تلویزیون شوند. همچنین، بسیاری از دختران جوان، دوست دارند روزی به عنوان مدل در صحنه تلویزیون حاضر شوند. این مشاغل، چندان نیازمند توانایی ذهنی و کار فکری نیست، در عوض، از طریق پرداختن به این مشاغل، می‌توان پول قابل توجهی به دست آورد. این رویه، دنباله نازپروردگی است، زیرا اگر می‌توان از طریق شرکت در یک برنامه تلویزیونی در کوتاه‌ترین زمان ممکن به محبوبیت رسید، پس چرا باید خود را به زحمت انداخت.

۳- کودکان و نوجوانان نازپرورده، حتی در سنین بالاتر، همواره ناراضی هستند. اگر آنها با مشکلاتی روبه‌رو شوند که روند دست‌رسی آنان را به امکانات نازپروردگی کند یا غیر ممکن کند، بر میزان ناراضی‌آیی آنان می‌افزاید. در این راستا، آنها از روبه‌رو شدن با مشکلات هراس دارند، و زمانی که با مشکلات روبه‌رو می‌شوند، خود را بسیار نیازمند به کمک والدین می‌بینند. آنان در دوره نازپروردگی با جهان واقعی روبه‌رو نشده‌اند و اکنون از روبه‌رو شدن با آن هراسان‌اند.

۴- حمایت بیش از حد از کودکان و نوجوانان، در نهایت، ممکن است موجب گوشه‌گیری آنها شده یا اعتماد به نفس را از آنها سلب کند. به علاوه، در وضعیت ترسیم شده، عصبانیت و پرخاش‌گری، از جمله واکنش‌های احتمالی کودکان و نوجوانان به شمار می‌رود. بی‌سبب نیست که هم در غرب و هم در شرق رفته رفته بر شمار بزهکاران جوان و نوجوان افزوده می‌شود. (پیشین).

قاچاق زنان و کودکان: یکی از معضلات جدی دنیای مدرن، قاچاق و تجارت زنان و کودکان برای مقاصد جنسی است. مسیر این تجارت شیطانی، از شرق به غرب است. این نکته نشان می‌دهد که غرب، فرهنگ سکس را پدید آورد تا از آن برای لذایذ پست انسانی خود سود برد. در این میان، فساد دولت‌مردان، و به تبع آن، سکوت آنها، و نیز سکوت جامعه در قبال این پدیده زشت، دست تبهکاران را برای این تجارت کثیف ولی مدرن، باز گذاشته است. خطر اندک و سود سرشار تجارت سکس، موجب شده که این تجارت، سخت مورد توجه باندهای تبهکار قرار گیرد، و از این رو، به سرعت در حال جای‌گزین شدن با قاچاق اسلحه و مواد مخدر است. آمار نشان می‌دهد که هر ساله، چهار میلیون زن و کودک، مورد تجارت سکس واقع می‌شوند و از این راه، ۵۴ میلیارد دلار، عاید صاحبان این تجارت می‌شود. جغرافیای تجارت سکس، بیشتر این حوزه‌ها را در بر می‌گیرد.

سالانه پانصد هزار زن به کشورهای اروپای غربی قاچاق می‌شوند که بیشتر از ۶۰٪ این قاچاق، توسط باندهای روسی و اوکراینی صورت می‌گیرد. ۶۰٪ زنان روسپی لندن، از دیگر کشورها، و اغلب از اوکراین به انگلیس قاچاق شده‌اند. در آمستردام، ۸۰٪ روسپی‌ها را زنان و دختران خارجی تشکیل می‌دهند که تنها ۱۰٪ آنان، دارای مدارک قانونی اقامت‌اند و بقیه به صورت قاچاق به این شهر وارد

شده‌اند. هم‌اکنون سی‌هزار دختر و زن تایلندی در ژاپن به روسپی‌گری اشتغال دارند که تنها هشت هزار نفر از آنان، دارای مدارک قانونی اقامت هستند. همه روسپی‌ها، تا زمانی که توان فعالیت در این تجارت را داشته باشند، در این کشور باقی می‌مانند، و در غیر این صورت، به کشورشان بازگردانده می‌شوند، تا به علت ابتلای به ایدز، مراحل پایانی زندگی خود را در کشور خویش سپری نمایند. روسپیان ژاپنی حتی از بازگرداندن درآمد به کشورشان عاجز می‌مانند، زیرا این درآمد، در بازار جواهرات ژاپن یا در قمارخانه‌ها خرج می‌شود. (هورنو، ۱۳۸۲، ص ۴۴).

یکی از دلایل وجود این حجم وسیع از قاچاق برای مقاصد جنسی آن است که مثلاً در فرهنگ آمریکا، نیاز مردانی که خواستار ارضای جنسی خود هستند، یک نیاز طبیعی به شمار می‌رود. از این رو، در نوادای آمریکا، روسپی‌گری یک فعالیت قانونی است، اما در همین منطقه، حجم تجاوزات جنسی به عنف، چهار برابر دیگر نقاط آمریکاست که در آن، روسپی‌گری، عملی غیرقانونی شناخته شده است. آثار تجارت سکس به موارد ذکر شده محدود نمی‌شود بلکه نتایج دیگری هم دارد، از جمله:

۱- ۸۶٪ روسپیان آمریکایی و ۵۳٪ روسپیان سراسر جهان، توسط واسطه‌ها، قاچاقچیان و دلالان سکس، مورد خشونت فیزیکی قرار می‌گیرند؛ ۲- بیماری‌های روحی و روانی روسپیان، ناشی از دوری از کشور و بدرفتاری دلالان جنسی، در آمریکا، ۸۸٪ و در دیگر نقاط جهان، ۴۷٪ گزارش شده است؛ ۳- در آمریکا، ۹۰٪ و در دیگر کشورها، ۴۰٪ روسپیان، جدای از عرضه به مشتریان سکس، توسط خود دلالان و قاچاقچیان سکس، مورد تجاوز جنسی قرار می‌گیرند. (پیشین).

کودکان تلویزیونی: از دیگر آثار زیان بار تمدن غربی، پدیدآوری کودکانی است که بیشترین وقت مفید زندگی خود را صرف تماشای تلویزیون می‌کنند. از این رو، دغدغه اصلی جان تیلور گاتو (John Taylor Gatto)، برنده پنج دوره جایزه بهترین معلم سال نیویورک و از جمله گردانندگان مؤسسه و شرکت آمریکایی دنیای بدون تلویزیون، دانش‌آموزانی‌اند که بیش از حد تلویزیون می‌بینند. او برای نجات این دانش‌آموزان، روش‌های مختلفی را تجربه کرده که بیشتر آنها همراه با موفقیت بوده است. وی در مقاله کوتاه خود با عنوان: «مبادله زندگی حقیقی با زندگی مجازی»، یکی از این روش‌ها را که با الهام از یک شیوه مذهبی ابداع کرده است، توضیح می‌دهد که در ذیل، خلاصه‌ای از آن بیان می‌شود:

کودکانی که به تلویزیون معتادند، اغلب، مسئولیت‌پذیر نیستند، دائماً باید به آنها تذکر داد و از آنها مراقبت نمود. این کودکان نسبت به یک‌دیگر، بدخواه و مغرض هستند، و اکثر اوقات، غرق در دلتنگی و بی‌حوصلگی‌اند. آنها فاقد هرگونه هدف پایدار و ثابت‌اند، به گونه‌ای که به نظر می‌رسد برای ساختن

داستان واقعی زندگی خود، داستان تخیلی زندگی انسان‌های تلویزیونی را مصرف می‌کنند. کودکان تلویزیونی، علائمی از کمبود شدید، نسبت به یک انسان معمولی، در خود دارند، گویی که آنها به طور مصنوعی، دست‌کاری شده‌اند. تلویزیون، توجه کودکان را به برداشت‌هایی کوتاه و سریع، کاهش می‌دهد. این امر، هیجانی ایجاد می‌کند که در جهان واقعیت‌ها قابل ارضا نیست. در واقع، مشکل اصلی گرایش شدید به تلویزیون، کاهش خطرناک تجارب واقعی زندگی و جای‌گزینی آن، با تجارب بدلی است. (اکونومیست، ۱۳۸۲، ص ۴۰).

درمان این حالت، درگیر کردن کودکان با جهان واقعی و واقعیت‌های زندگی است که اغلب، جامعه غربی از آن غافل است. اگر این کار صورت بگیرد، آنها به طور داوطلبانه، زندگی از قبل دسته‌بندی شده و آماده تلویزیونی را که نیازمند جدیت و کاوش عقلی نیست، رها می‌کنند. به این وسیله، کودکان به زندگی جذاب‌تر از زندگی خیالی تلویزیونی دست می‌یابند. در واقع، غوطه‌ور کردن کودکان در دریای عمیق زندگی واقعی و نگاه‌داشتن آنها در این وضعیت، تا زمانی که بفهمند چه میزان از قدرت و توانایی آنها، پیش از این به هدر می‌رفت، موجب کاهش شدید وابستگی آنها به خانه عروسک‌های برقی یا همان تلویزیون خواهد بود.

گاتو با الهام گرفتن از یک مسیر زیارتی در شمال اسپانیا، به این فکر افتاد که با همکاری والدین، دانش‌آموزان سیزده ساله‌ای را که وقت زیادی صرف تماشای تلویزیون می‌کردند، جدا کرده و به یک راهپیمایی درون شهری در نیویورک ببرد. از این رو، کودکان مسافتی در حدود ۲۸ مایل را پیاده رفتند و از نزدیک و بدون واسطه با زندگی واقعی مردم در مناطق مختلف آشنا شدند. حاصل این گردش علمی چنین بود:

- ۱- آن‌چه را دیده بودند برای معلم خود بازگو کردند؛
 - ۲- برخی از بچه‌ها، جریان گفت و گوی خود با مردم را مطرح نمودند؛
 - ۳- برخی دیگر، نقشه‌ای از پارک مرکزی شهر کشیدند؛
 - ۴- بعضی از کودکان، نظرشان را درباره اصلاح شهر توضیح دادند.
- این گردش علمی چند بار تکرار شد. در کنار گردش‌های علمی، گاتو به این کودکان یاد داده بود که چگونه اطلاعات عددی، روایی و داستانی را تحلیل کنند، و نیز به آنها آموخته بود که چگونه اطلاعات به دست آمده را به چالش بکشند؛ به این وسیله، دانش‌آموزان سیزده ساله یا کلاس هشتمی گاتو، پیش‌بینی کردند که آقای دیفکین در انتخابات شهرداری‌های نیویورک پیروز می‌شود، در حالی که روزنامه نیویورک تایمز اعلام کرد که دیفکین با ۱۷ امتیاز کمتر، بازنده خواهد شد. پیش‌بینی دانش‌آموزان گاتو به واقعیت پیوست و آقای دیفکین به پیروزی رسید.

گاتو معتقد است سخنرانی در مورد مضرات تلویزیون، هیچ اثر عمده‌ای در پی ندارد، اما جذاب کردن زندگی واقعی، نسبت به سایه‌های کم‌رنگ جعبه جادویی، موفقیتی بزرگ به دنبال می‌آورد. به این وسیله، کودکان می‌آموزند که رشد کردن و بزرگ شدن در عالم واقعی، متفاوت از آن چیزی است که در تلویزیون تجربه کرده‌اند. بالغ بودن به معنای با هدف زندگی کردن، مسئولیت‌پذیر بودن، شهروند بودن، قوی بودن، مبارزه کردن با ضعف‌ها و تقویت دل، عقل و روان است که هیچ‌یک از اینها با تماشاچی بودن به دست نمی‌آید. (پیشین).

خطرات انسانی کامپیوتر: پستمن یکی از منتقدان نسبت به رایانه است که عقیده دارد اغلب متخصصان درباره مزایای تکنولوژی، سخن می‌گویند، در حالی که این تکنولوژی جدید غربی، بیش از آن که خلق کند، نابود می‌کند؛ به عنوان مثال، اختراع رایانه، ایده فردگرایی، علم‌اندوزی و دولت‌مندی را گسترش داد، اما در عوض، به یک‌پارچگی اجتماعی و شعور مذهبی و وطن‌پرستانه لطمه زد. گسترش کامپیوتر، باعث ازدیاد توان بخش بزرگی از سازمان‌ها برای نفوذ به خانه‌های مردم شده است، از این رو این سؤال مطرح می‌شود که آیا تکنولوژی کامپیوتر، برای توده بشر مفید بوده یا نه. پاسخ کوتاه به این پرسش، «نه» خواهد بود، ولی به این سؤال می‌توان پاسخ بلندتری داد:

الف - امور خصوصی مردم، بیش از هر زمان دیگری در دسترس سازمان‌هاست، و به وسیله کامپیوتر، مردم راحت‌تر ردیابی و کنترل می‌شوند؛

ب- به خاطر تعلیماتی که از داده‌های کامپیوتری گرفته می‌شود، وضعیت زندگی مردم، به طرز روز افزونی دچار پیچیدگی و آشفتگی شده است؛

ج - در مدارس به جای آموزش مطالب سودمند و قابل استفاده، به دانش‌آموزان می‌آموزند که بر اساس سیستم‌های کامپیوتری عمل می‌کنند؛

د- با کامپیوتر می‌توان رأی داد، خرید کرد و غیره؛ این به مفهوم آن است که زندگی اجتماعی برای کاربران کامپیوتر، غیرضروری شده است؛

ه - انسان در گزینش و انتخاب انبوه اطلاعاتی که کامپیوتر در اختیار او می‌گذارد، سردرگم و بهت زده است؛ (اینجانگ جا، ۱۳۸۲، ص ۳۸).

و - انبوه اطلاعاتی که کامپیوتر در اختیار کاربران قرار می‌دهد، اغلب کمکی به حل معضلات نکرده و مشکلات بشر را کاهش نداده است. برای فهم این نکته کلیدی، به پرسش‌های زیر توجه کنید:

- ۱ - آیا عراق به خاطر کمبود اطلاعات، کویت را اشغال کرد؟
 - ۲ - آیا مرگ کودکان قحطی زده اتیوپی، به خاطر کمبود اطلاعات است؟
 - ۳ - آیا ولگردان خیابانی نیویورک، به دلیل فقدان اطلاعات دست به جنایت می‌زنند؟
 - ۴ - آیا طلاق یک زوج یا اختلال عصبی یک شخص، به دلیل نبود اطلاعات اتفاق می‌افتد؟
- بنابراین می‌توان گفت که کامپیوتر و اطلاعات موجود در آن، نتوانسته به هیچ‌کدام از این دغدغه‌های بنیادی زندگی بشر، پاسخ دهد. در حقیقت، آنچه بشر را رنجور می‌سازد، و یا زمینه بیشترین دردها و مصیبت‌ها را در او فراهم می‌کند، ارتباطی با چگونگی مرتب کردن اطلاعات به وسیله کامپیوتر ندارد. واقعاً کامپیوتر پاسخ سؤالات زیر را به ما نمی‌دهد:

- چارچوب اخلاقی نظام‌بخش و سعادت‌آور کدام است؟
 - چه سؤالاتی ارزش پرسیدن دارد؟
 - غایت وجود بشر چیست؟
 - چرا مردم با یکدیگر می‌جنگند؟
 - چرا در زمانی که مردم به وقار و متانت نیاز دارند، آن را از دست می‌دهند؟
- به هر روی، کامپیوتر، بشر را از امور مفیدی چون معنویات، معرفت نفس و ایده‌های مفید دیگر دور می‌سازد. جای تعجب است که متخصصان خود را وقف کامپیوتر کرده‌اند، در حالی که این امر، اتلاف گسترده و خطرناک استعداد و توان انسانی است، زیرا اگر این استعداد و انرژی متوجه فلسفه، الهیات، هنر، و تعلیم و تربیت شود، شاید بتوان فهمید که چرا جنگ، گرسنگی، بی‌خانمانی، بیماری و خطرات دیگر وجود دارد و چگونه می‌توان آنها را بر طرف ساخت.

پستمن در پایان می‌گوید: «سخن من همان است که هنری دیوید تورو گفته است که تمام اختراعات ما، جز توسعه ابزارهایی در خدمت اهداف غیر متریقی، نیست! ما برای پرهیز از خطرات انسانی توسعه ابزارهای تکنولوژیکی، باید به سخن گوته عمل کنیم که گفت: هر کس می‌بایست هر روز سعی کند اندکی آواز بشنود، یک شعر زیبا بخواند، یک منظره دلنشین ببیند و اندکی با کلمات معقول سخن بگوید! سقراط بر این‌گونه زیستن تأکید داشته است که گفت: زندگی تجربه نشده، ارزش زیستن ندارد. اما در تجربه کردن زندگی، باید به این حرف یوگو توجه داشت که: ما با دشمن مواجه شده‌ایم، و آن دشمن، خود ما هستیم. و سرانجام، در این روند، باید بر اساس این سخن میکائیل پیامبر عمل کرد که فرمود: آن چیزی که خداوند از شما انتظار دارد، این است که منصفانه عمل کنید.»

(پستمن، ۱۳۸۲، ۳)

نتیجه:

آنچه در غرب اتفاق می‌افتد، علم مدرن یا همان علم غربی است. این علم با بهانه قرار دادن ظلمت قرون وسطایی، مبانی جدیدی (اومانیسزم، لیبرالیسم و سکولاریسم) را پایه‌ریزی کرد، به این امید که به ساحل نجات دست یابد، ولی تنها در برخی از زمینه‌های مادی به پیشرفت‌هایی دست یافت، و در عوض، خود را از خدا دور کرد. اما سرمایه‌داران از این وضع خشنودند. در واقع، سرمایه‌داری غرب که بر پایه مبانی تفکر جدید برآمده از علم مدرن پدید آمد و رشد کرد، توانست هر روز بیشتر از گذشته و به کمک قدرت و قوتی که علم مدرن می‌آفریند، انبار خود را پر از ثروت و پول نماید، و در این راه، اندیشه بسیاری از اندیشمندان را به خدمت گرفت. بنابراین، به نظر می‌رسد این راه به انتها نرسیده، بلکه امروزه سرمایه‌داران با طرحی جدید به چپاول جهان پرداخته‌اند و باز در این راه اندیشمندانی را به خدمت گرفته و هم‌چون گذشته فقط به ثروت می‌اندیشند و برایشان مهم نیست که بر سر جهان چه می‌آید؛ همان‌طور که قبل از این هم، این مسئله برایشان مهم نبوده است. جهانی‌سازی طرح جدیدی است که با کمک اندیشمندان غربی برای چپاول و غارت جهان، به ویژه جهان سوم، برگزیده شده و ابزار آن علم جدید از خدا دور شده می‌باشد.

منابع و مأخذ:

- ۱- آرام، احمد علم در اسلام، انتشارات سروش، تهران، ۱۳۶۶.
- ۲- اینجانگ‌چا، آریانا، «کامپیوترتان مواظب شماست»، ماهنامه سیاحت غرب، شماره ۷، ۱۳۸۲.
- ۳- پستمن، «منجی تکنولوژیکال»، ماهنامه سیاحت غرب، شماره ۷، ۱۳۸۲.
- ۴- «تبلیغات و کودکان»، ماهنامه سیاحت غرب، شماره ۵.
- ۵- گاتو، جان تیلور، «مبادله زندگی حقیقی با زندگی مجازی»، ماهنامه سیاحت غرب، شماره ۷، ۱۳۸۲.
- ۶- رنه، سیطره‌کمیت و علائم آخر زمان، ترجمه علی محمد کاردان: مرکز نشر دانشگاهی، تهران، چاپ دوم، ۱۳۶۵.
- ۷- مؤسسه تحقیقاتی رین، «قربانیان خاموش»، ماهنامه سیاحت غرب، شماره ۵، ۱۳۸۲.
- ۸- نصر، حسین، جهان‌بینی اسلامی و علم جدید، ترجمه ضیاء تاج‌الدین، مجله نامه فرهنگ، شماره ۳۰، ۱۳۷۷.
- ۹- نصر، حسین، علم و تمدن در اسلام، ترجمه احمد آرام، نشر اندیشه، تهران، ۱۳۵۰.

- ۱۰- نصر، حسین، نظر متفکران اسلامی درباره طبیعت، انتشارات خوارزمی، تهران، چاپ سوم، ۱۳۵۹.
- ۱۱- _____، نیاز به علم مقدّس، ترجمه حسن میاننداری مؤسسه فرهنگی طه، قم، ۱۳۷۸.
- ۱۲- ویلسون، ادواردو، «تنوع بیولوژیک»، ماهنامه سیاحت غرب، شماره ۲۵، ۱۳۸۴.
- ۱۳- های، استفان، «تخریب جنگل‌ها، نمادی از فاجعه آفرینی بشر امروز»، ماهنامه سیاحت غرب، شماره ۵، ۱۳۸۲.
- ۱۴- هورنو، نوئل، «غرب و گرداب فساد جنسی»، ماهنامه سیاحت غرب، شماره ۷، ۱۳۸۲.

